

درس سیزدهم

درس آزاد (ادبیات بومی ۲)

ادبیات بومی چیست؟

ادبیات بومی، خاص اقلیم ویژه است. در معنای خاص، ادبیاتی است که در منطقه‌ای خاص به وجود آمده و دارای شرایطی، چون وحدت اوضاع جغرافیایی، مشابهت وضع زراعی و معیشتی، وحدت گویش محلی، تشابه آیین و مراسم، اعیاد ملی و مذهبی، تشابه در مناسبات اقتصادی، نحوه سپری کردن اوقات فراغت، وحدت زبان و تاریخ و ... باشد.

پیدایش داستان‌های اقلیمی در داستان‌نویسی معاصر ایران، با رمان «روز سیاه کارگر» (۱۳۰۵) از احمد خداداده کرد دینوری یا تیموری رقم می‌خورد و میرعابدینی آن را ردیف رمان‌های اجتماعی قرار می‌دهد و آن را یک پدیده‌ای استثنایی در رمان اجتماعی آن دوره می‌خواند (نک: میرعابدینی، ۱۳۸۷، صص ۲۴۴-۲۴۲). اما این رویکرد به طور جدی از دهه ۱۳۳۵ با قلم بزرگ علوی و اعتمادزاده آغاز می‌شود و در دهه چهل و پنجاه در آثار نویسندگانی چون، محمود دولت‌آبادی، احمد محمود، علی‌اشرف درویشیان، غلامحسین ساعدی و ... به شکوفایی می‌رسد. بحث بررسی و نقد ادبیات اقلیمی و تقسیم‌بندی آنها، پیشینه طولانی ندارد. نخستین بار محمدعلی سپانلو در مقاله «گزارشی از داستان‌نویسی یک‌ساله انقلاب» (۱۳۵۸) از تأثیر اقلیم و جغرافیای محیطی بر ادبیات داستانی سخن گفته است. او در مقالات مختلف خود با بررسی آثار داستانی بومی و اقلیمی و ذکر ویژگی‌ها و نمایندگان خاص هر یک، نام سبک بر آنها می‌نهد. (سپانلو، ۱۳۷۶، ش ۱۲۱-۱۲۲، صص ۶۴-۶۲).

حسن میرعابدینی نیز جزو منتقدینی است که در کتاب «صد سال داستان‌نویسی ایران» بدون نامگذاری سبکی یا مکتب مشخصی بخشی را با عنوان «ادبیات روستایی و اقلیمی» به نویسندگان بومی اختصاص داده‌اند. یعقوب آژند در مقاله «وضع ادبیات داستانی در قبل و بعد از انقلاب» (۱۳۶۹) و نیز قهرمان شیرازی در کتاب «مکتب‌های داستان‌نویسی در ایران» (۱۳۸۷) به بررسی رمان‌های اقلیمی پرداخته‌اند.

بررسی ویژگی‌های رمان‌های اقلیمی از جهت داشتن یک محیط بومی، فرهنگ و معتقدات مردمی و آداب و رسوم، پوشش‌ها و زبان محلی می‌تواند، خواننده را به گفتمان مطرح دوره نزدیک سازد و سبک‌های بومی را بهتر بشناسد؛ چرا که جغرافیا سبک می‌آفریند (نک. سپانلو، ۱۳۵۸، س ۱، ش ۱، ص ۸).

کارگاه‌متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

قلمرو ادبی

قلمرو فکری

درس چهاردهم

نمایه درس

عنوان: حمله حیدری

نوع ادبی: حماسه دینی

درون مایه: نبرد حضرت علی و توصیف قهرمانی های او در جنگ با عمرو بن عبدود
قالب: شعر، مثنوی

قلمرو معنایی

- ۱- دریافت مفاهیم و پیام درس
- ۲- بازگردانی نظم به نثر روان

قلمرو ادبی

- ۱- ویژگی های حماسه
- ۲- بررسی آرایه های ادبی (کنایه، اغراق و ...)

قلمرو زبانی

فرایند واجی ابدال

هدف‌های آموزشی

- ۱ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۲ آشنایی با محتوای شاهنامه‌های دینی و مصنوع (علم)
- ۳ باور و پذیرش برخی از آموزه‌های اخلاقی، مانند رشادت و داشتن روحیه پهلوانی (باور و اخلاق)
- ۴ تقویت توانایی استنباط پیام‌ها و نکته‌های برجسته متن (تفکر)
- ۵ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی (فرایند واجی)، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

مطالعه گروهی و همیاری تیمی، الگوی پیش سازمان‌دهنده، ایفای نقش و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، شاهنامه فردوسی، نوار صوتی، خوانش متن، نمایش فیلم و ...

منابع تکمیلی

- ۱ باذل مشهدی. علی میرانصاری. ۱۳۶۸. مندرج در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. ج ۱۱. صص ۷۹-۷۷.
- ۲ بررسی عناصر سازنده شعر در حمله حیدری. محمدرضا صرفی. ۱۳۸۰. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران: صص ۴۲-۲۹.
- ۳ بررسی تأثیرات شاهنامه بر حمله حیدری باذل مشهدی. ۱۳۹۴. جستارهای ادبی. شماره ۱۸۹.
- ۴ بررسی سبک‌شناسانه حماسه‌های دینی در ادب پارسی. محبوبه شمشیرگرها. ۱۳۸۹. فصلنامه تاریخ ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی. شماره ۶۴/۳. صص ۱۶۰-۱۳۳.
- ۵ سبک‌شناسی حمله حیدری. محمود فضیلت. ۱۳۷۹. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران: صص ۳۸۰-۳۶۱.
- ۶ کلیات حمله حیدری در مناقب حضرت علی (ع). باذل مشهدی. ۱۳۳۶. تهران: کتاب‌فروشی اسلام.
- ۷ نقد زبان حماسی در حمله حیدری باذل مشهدی. مهدی ملک‌ثابت؛ اصغر شهبازی. اثر پژوهی ادب فارسی (ادب و زبان). بهار و تابستان ۱۳۹۳. دوره ۱۷. شماره ۳۵. صص ۳۷۹-۳۴۵.

حمله حیدری

دلیران میدان گشوده نظر
 که ناگاه عَمَزُو^۲ آن سپهر نبرد^۱
 چو آن آهنین کوه آمد به دشت
 همه رزمگه کوه فولاد گشت^۵
 بیامد به دشت و نفس کرد راست
 پس آنگه باستاد هم‌رمز خواست^۶
 ۵ حبیب خدای^۷ جهان آفرین
 نگه کرد بر روی مردان دین
 همه برده سر در گریبان فرو
 نشد هیچ کس را هوس، رزم او^۸
 به جز بازوی دین و شیر خدا
 که شد طالب رزم آن اژدها^۹

۱- قلمرو ادبی: نظر: مجازاً چشم/ بند کم: کنایه است از آماده شدن برای انجام کاری،/ قلمرو فکری: پهلوانان همه منتظر بودند که دشمنی نبرد را چه کسی آغاز می‌کند.

۲- قلمرو زبانی: عمرو: عَمَزُو (عَمَزَ) و عَمَر در عربی هر دو اسم خاص هستند و برای اینکه شکل مکتوب آنها با هم اشتباه نشود به اولی یک حرف «و» اضافه می‌کنند؛ اما این واو تلفظ نمی‌شود. این نوع واو را واو تفریق می‌گویند که برای تشخیص و تفریق تلفظ در نوشته‌ها آورده می‌شود.

۳- قلمرو ادبی: سپهر نبرد: چندان ترکیب زیبایی به نظر نمی‌آید. صفت و طرف تشبیه مناسب برای یک پهلوان نیست. شاید اصطلاح ترجمه‌ای باشد و از زبان دیگری ترجمه شده باشد. / آسمان، طرف تشبیه بی‌کرانی و فراخنایی هست اما در اینجا (در ادبیات حماسی) اندام و هیكل پهلوانی مورد نظر است. / پرافشاند: کنایه از سریع رفتن اسب. / اغراق.

۴- قلمرو زبانی: اسبی که بر اندام او نقطه‌ها باشد. در اینجا مطلق اسب منظور است. / قلمرو فکری: ناگهان عمرو اسبش را به حرکت آورد و به میدان آمد و همه جا را پر از گرد و غبار کرد.

۵- قلمرو ادبی: آهنین کوه: استعاره از عمرو. اینکه عمرو خود چون کوهی از جنس آهن است، وارد میدان نبرد که می‌شود،/ قلمرو فکری: همه رزمگه کوه فولاد گشت: اندام عمرو که پوشیده از آهن و فولاد (لباس رزم) بود همه میدان جنگ را پر کرد. (اغراق)

۶- قلمرو زبانی: هم‌رمز: حریف، هم‌نبرد. / قلمرو ادبی: نفس کرد راست: کنایه از نفسی تازه کرد. / قلمرو فکری: آمد به میدان جنگ و لحظه‌ای ایستاد و نفسی تازه کرد و بعد ایستاد و حریف طلبید.

۷- قلمرو زبانی: حبیب خدا: حبیب‌الله از القاب پیامبر ﷺ است. آدم صفی‌الله، ابراهیم خلیل‌الله، موسی کلم‌الله، عیسی روح‌الله، محمد حبیب‌الله.

۸- قلمرو فکری: همه از ترس عمرو سر خجالت فرو برده بودند و از شرمندگی و ترس هیچ کس به هم نبردی و هم‌رمز شدن با او، تمایل نشان نداد.

۹- قلمرو زبانی: اژدها: اژدها و اژدرها هر دو به یکی معنی است. «ها» در اژدرها و اژدها جزء کلمه است نه علامت جمع. اژدر در فارسی قدیم استعمال ندارد. مار بزرگ جثه با دهانی فراخ. دقیقی گفت:

یکی مصمصام فرعون کش عذو خواری چو اژدرها
 که هرگز سیر نیوَد وی ز مغز و از دل اعدا (لغت فارس، ص ۸، اژدرها)
 اژدها بین حلقه گشته خفته زیر دامنم
 آن نجنیم ترسم آگه گردد اژدرهای من (دیوان خاقانی، سجادی، ص ۳۲۱)
 نفست اژدرهاست او کی مرده است
 از غم و بی‌آلتی افسرده است (مثنوی معنوی)

قلمرو ادبی: بازوی دین: استعاره از حضرت علی علیه السلام. اضافه استعاری/ شیر خدا: استعاره از حضرت علی علیه السلام/ اژدها: استعاره از عمرو. / قلمرو فکری: به جز حضرت علی علیه السلام، که خواهان جنگ با عمرو شد.

بر مصطفی بھر رخصت شنافت ازو خواست دستوری اما نیافت^۱

عمرو برای بار دوم مبارز می‌طلبد. پیامبر از لشکر می‌پرسد که چه کسی حاضر است با عمرو بجنگد؟ لیکن جز علی علیه السلام کسی اعلام آمادگی نمی‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی هشدار می‌دهد که او عمرو است. علی علیه السلام جواب می‌دهد: من هم علی بن ابی طالبم. و پس از گفت‌وگوی بسیار، از پیامبر اجازه نبرد می‌گیرد. در میدان نبرد، عمرو از جنگ با علی امتناع می‌کند؛ با این بهانه که نمی‌خواهم به دست من کشته شوی. اما علی علیه السلام در پاسخ می‌گوید: ریختن خون تو برای من از مُلک روی زمین بهتر است. عمرو این بار خشمگینانه از اسب پایین می‌آید و:

به سوی هزیر ژیان ^۲ کرد رو	به پیشش برآمد شه جنججو
دویدند از کین دل سوی هم	در صلح بستند بر روی هم
فلک باخت از سهم آن جنگ رنگ	بود سهمگین جنگ شیر و پلنگ ^۳
نخست آن سیه روز و برگشته بخت	برافراخت بازو چو شاخ درخت
سیر بر سر آورد شیر اله ^۴	علم کرد شمشیر آن اژدها
بیشرد چون کوه پا بر زمین	بخاید دندان به دندان کین ^۵
۱۵ چو نمود رخ شاهد آرزو ^۶	به هم حمله کردند باز از دو سو

۱- قلمرو زبانی: بر: پیش، نزد/ بھر: برای/ دستوری: رخصت، اجازه/ دستوری ندید: اجازه نداد، مصلحت ندید./ قلمرو ادبی: بر و بھر: جناس ناهمسان افزایشی./ قلمرو فکری: حضرت علی علیه السلام برای اجازه گرفتن از پیامبر با شتاب به سمت او رفت ولی پیامبر صلاح ندید که اجازه دهد.

۲- قلمرو زبانی: هزیر: شیر./ ژیان: خشمناک/ قلمرو ادبی: هزیر ژیان و شه جنججو: استعاره از علی علیه السلام./ کرد رو: کنایه: حرکت کرد.

۳- قلمرو زبانی: فلک: آسمان/ سهم: ترس، بیم، نصیب/ سهمگین: مهیب، خوفناک/ قلمرو ادبی: شیر و پلنگ: استعاره از حضرت علی علیه السلام و عمرو./ سهم در معنای تیر با جنگ ایهام تناسب دارد./ فلک باخت از سهم آن جنگ رنگ: تشخیص/ شیر و پلنگ: مراعات نظیر./ جنگ و رنگ: جناس ناهمسان اختلافی/ این بیت حسن تعلیل دارد./ رنگ باختن: کنایه از ترسیدن/ واج آرای صامت «گ».

۴- قلمرو ادبی: اله با اژدها قافیه نمی‌شود، پس باید آن را «الا» خواند نظیر «پادشاه» که به ضرورت قافیه اغلب «پادشا» خوانده می‌شود./ شیراله: استعاره از حضرت علی علیه السلام/ اژدها: استعاره از عمرو./ قلمرو فکری: حضرت علی علیه السلام سیرش را بالا آورد و مانع قرارداد، عمرو دوباره شمشیرش را بالا آورد.

۵- قلمرو زبانی: خابیدن: جویدن، به دندان نرم کردن./ قلمرو ادبی: پا بر زمین افشردن: خودرا محکم کردن و آماده برای کاری شدن./ دندان به دندان خابیدن: خشمگین شدن، بیان حالت خشم و عصبانیت.

۶- قلمرو ادبی: شاهد آرزو: تشبیه./ رخ نشان دادن، کنایه از خودرا آشکار ساختن./ قلمرو فکری: شاهد آرزو، رخ نشان نداد؛ یعنی آن دو به آرزوی خود که غلبه بر دیگری بود، نرسیدند.

نهادند آوردگاهی چنان
 ز بس گرد از آن رزمگه بردمید
 زره لخت لخت و قبا چاک چاک
 چنین آن دو ماهر در آداب ضرب
 ۲۰ شجاع غضنفر وصی نبی
 چنان دید بر روی دشمن ز خشم
 برافراخت پس دست خبیر گشا
 به نام خدای جهان آفرین
 چو شیر خدا راند بر خصم، تیغ
 ۲۵ پرید از رخ کفر در هند رنگ
 که کم دیده باشد زمین و زمان
 تن هر دو شد از نظر ناپدید
 سر و روی مردان پر از گرد و خاک^۲
 ز هم رد نمودند هفتاد حرب^۳
 نهنگ یم قدرت حق، علی^۴
 که شد ساخته کارش از زهر چشم^۵
 بی سر بریدن بیفشرد پا^۶
 بینداخت^۷ شمشیر را شاه دین
 به سر کوفت شیطان دو دست دریغ^۸
 تپیدند بت خانه‌ها در فرنگ^۹...

۱- قلمرو ادبی: آوردگاهی: میدان جنگ، مجازاً جنگ و نبرد. / زمین: مجازاً اهل زمین/ زمان: مجازاً اهل زمان/ زمین، زمان: جناس ناهمسان اختلافی. / قلمرو فکری: چنان جنگی را به وجود آوردند که اهل زمین و زمان چنین جنگی را به خاطر ندارند.

۲- قلمرو زبانی: لخت لخت: باره باره. / قلمرو ادبی: سرو روی: مجازاً بدن، مراعات نظیر. قلمرو فکری: لباس آنها در اثر ضربات باره باره شده بود و سر و صورتشان پر از گرد و خاک شده بود.

۳- بیت ماقبل آن چنین است: ز باریدن تیغ کین متصل/ زمین گشت از آب شمشیر گل. قلمرو زبانی: ضرب: ضربه زدن، جنگیدن. / حرب: پیکار و جنگ. ج: حروب. در اینجا مجازاً یعنی حمله و ضربه حرب. (در درس پیشین «آلت حرب و نزاع مانند شمشیر، خنجر، نیزه و...» معنی کرده‌اند. / قلمرو ادبی: ضرب و حرب: جناس ناقص اختلافی

قلمرو فکری: آن دو جنگجو آن چنان در آداب شمشیرزنی مهارت داشتند که بسیاری از ضربات سلاح‌های جنگی را از خود دفع کردند و به سلامت رستند.

۴- قلمرو زبانی: نبی: پیامبر/ یم: دریا/ قلمرو ادبی: غضنفر: شیر، استعاره از حضرت علی علیه السلام/ نهنگ یم قدرت حق: اضافه تشبیهی. / نهنگ، یم: مراعات نظیر. / قلمرو فکری: شیر شجاع، جانسین پیامبر و نهنگ دریای حق، حضرت علی علیه السلام (این بیت با بیت بعدی خود موقوف المعانی است.)

۵- قلمرو ادبی: خشم و چشم: جناس ناهمسان اختلافی/ زهر چشم: نگاه تند، اضافه استعاری/ قلمرو فکری: چنان از روی خشم به چهره دشمن نگاه کرد که عمر و از زهر چشم کارش ساخته شد.

۶- قلمرو زبانی: برافراخت: بلند کرد. / قلمرو ادبی: خبیر گشا: تلمیح دارد به جنگ خبیر، صفت برای دست. / بیفشرد پا: اصرار و ورزیدن. / قلمرو فکری: پس دست قدرتمند خود را بلند کرد و آماده شد برای کشتن او.

۷- قلمرو زبانی: بینداخت: بزد. / قلمرو ادبی: شاه دین: استعاره از حضرت علی علیه السلام/ قلمرو فکری: حضرت علی علیه السلام با نام خدای جهان آفرین شمشیر را زد.

۸- قلمرو ادبی: دو دست به سر کوفت: کنایه از اظهار تأسف و درماندگی. / سر و دست: مراعات نظیر. / قلمرو فکری: وقتی که حضرت علی علیه السلام بر دشمن شمشیر کشید شیطان دو دست افسوس بر سر کوبید و ناامید شد.

۹- قلمرو زبانی: تپیدند: بی قرار و مضطرب شدند/ قلمرو ادبی: رنگ از رخ بریدن: کنایه از ترسیدن، تشخیص/ کفر: مجازاً عالم کفر/ تپیدند بت خانه‌ها: تشخیص. / فرنگ و رنگ: جناس ناهمسان افزایشی/ قلمرو فکری: با آن ضربه حضرت علی علیه السلام، رنگ از کل عالم کفر پرید و تمام بت پرستی از هم پاشید.

دَمِ تیغ بر گردنش چون رسید
سرِ عمرو صد گام از تن پرید^۱
چو غلتید در خاک آن ژنده فیل
بزد بوسه بر دست او جبرئیل^۲
حمله حیدری، باذل مشهدی^۳

کارگاه متن‌پژوهی

فرایند واجی ابدال

برخی از واج‌هایی که در کنار هم قرار می‌گیرند، به دلیل هم‌نشینی، ویژگی‌های همدیگر را می‌گیرند و یکسان می‌شوند. به این پدیده «ابدال» می‌گویند.

□ ابدال در مصوّت‌ها

الف) تلفظ «ب» پیشین در واژه‌های بُرُو - بُدُو - بُكُش - به صورت «بُ» به علت وجود مصوّت /ء/؛ در حالی که «ب» پیشین در فعل‌های امر، معمولاً «بِ» تلفظ می‌شود.

مثل : بُشِین - بُزَن - بُگیر - بُكُش

ب) تلفظ «ن» پیشین در واژه‌های نَمِی‌رود - نَمِی‌رفت - نَمِ‌آید - نَمِ‌شنید - به صورت «نِ» به علت وجود مصوّت «ی»؛ در حالی که «ن» پیشین در سایر ساخت‌ها «نَ» تلفظ می‌شود.

مثل : نَرَفَت - نَگفَت - نَشنیده است - نِیامد

□ ابدال در صامت‌ها

هرگاه دو واج «ن + ب» بی‌فاصله در کنار هم قرار گیرند، واج «ن» به «م» تبدیل می‌شود :

ممبر ← ممبر / سُنبل ← سُمبل / شنبه ← شَمبه / پنبه ← پَمبه

در گذشتهٔ زبان فارسی نیز این تغییر در حوزه‌های زیر اتفاق افتاده است :

واج پایانی «أ ~ ا ه» به «إ ~ ا ه» بدل شده است.

نامَه ← نامِه خانَه ← خانِه

۱- قلمرو زبانی : دم : لبه/ تیغ : شمشیر/ قلمرو ادبی : بیت اغراق دارد./ قلمرو فکری : وقتی که شمشیر بر گردن عمرو فرود آمد، سر از تن او جدا شد و صد قدم آن طرف‌تر فرود آمد.

۲- قلمرو زبانی : ژنده فیل : فیل بزرگ و عظیم‌الجثه، قلمرو ادبی : غلتید در خاک : کنایه از کشته شدن/ ژنده فیل : استعاره از عمرو/ بزد بوسه بر دست او جبرئیل : تشخیص/ قلمرو فکری : وقتی عمرو قوی هیکل به دست حضرت علی علیه السلام کشته شد، جبرئیل بر دستان حضرت علی علیه السلام بوسه زد و او را تحسین کرد.

۳- نقل از ص ۱۰۳ حملهٔ حیدری، میرزا محمد رفیع مشهدی، متخلص به باذل (م. ۱۱۲۴) چاپ ۱۳۳۶.

ابدال گاهی نمود نوشتاری نیز می‌یابد :

در کلمات فارسی :	در کلمات عربی :
سپید ← سفید	لکن ← لیکن
پلیته ← فتیله	تخلیص ← تلخیص

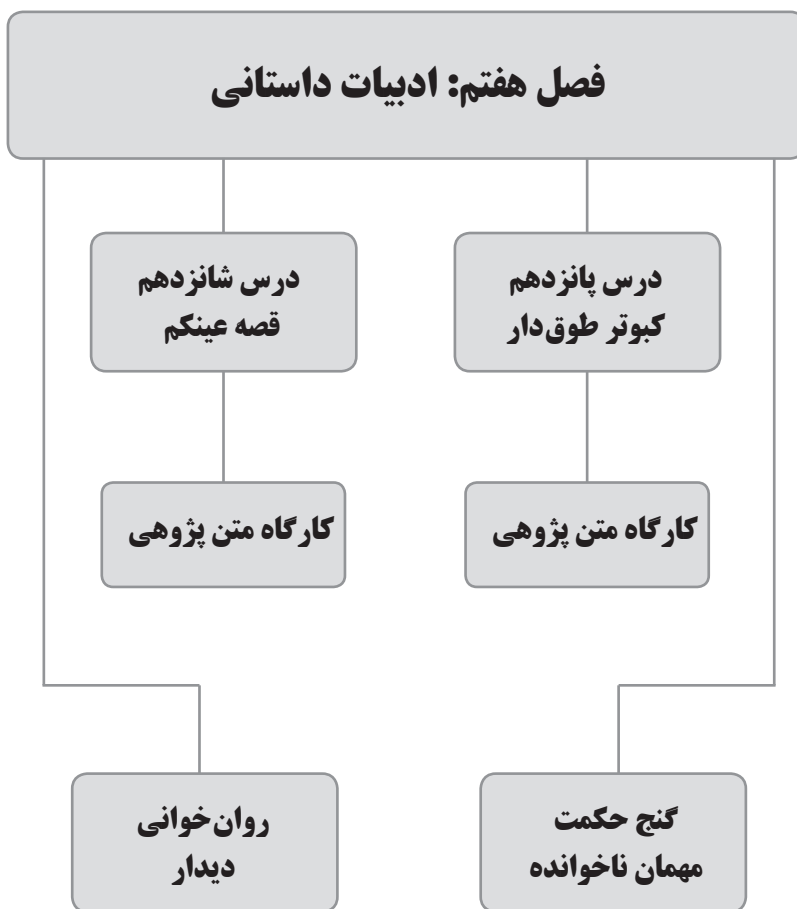
شعرخوانی

وطن

منم پور ایران و نام آورم
 کنم جان خود را فدای وطن
 دفاع از وطن، کیش فرزانی است
 کسی کز بدی، دشمن میهن است^۱
 ۵ مرا اوج عزت در افلاک توست
 رود ذره‌ای گر ز خاکت به باد
 ز نیروی شیران^۱ بود گوهرم
 که با او چنین است پیمان من
 گذشتن ز جان، رسم مردانگی است
 به یزدان که بدتر ز اهریمن است
 به چشمان من، کیمیا خاک توست
 به خون من آن ذره آغشته باد
 نظام وفا

۱- قلمرو زبانی : پور : پسر، فرزند. / گوهر : نژاد و تبار. / قلمرو ادبی : شیران : استعاره از بهلوانان و دلبران و ...

۲- قلمرو زبانی : از بدی : از روی بدی و بد بودن.



درس پانزدهم

نمایه درس

عنوان: کبوتر طوق دار

نوع ادبی و قالب: داستان، نثر
 درون مایه: بیان حکمت‌های زندگی و نکته‌های اخلاقی با زبان تمثیلی، مانند
 وحدت و همدلی و کسب تجربه در هنگام بلایا و حوادث

قلمرو معنایی

- ۱- دریافت درک و مفهوم متن
- ۲- بیان معنی و مفهوم عبارات متن
- ۳- درک ارتباط مفاهیم مشترک با متن‌های دیگر

قلمرو ادبی

- بررسی کاربرد آرایه‌های ادبی (تشبیه، استعاره، کنایه و ...)

قلمرو زبانی

- ۱- کاربرد و معنای افعال
- ۲- حذف شناسه فعل به قرینه
- ۳- فرایند واجی ادغام

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با نمونه‌ای از ادبیات داستانی - تمثیلی (کبوتر طوق‌دار از کلیله و دمنه) (علم)
- ۲ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۳ تقویت باور نسبت به آموزه‌های تربیتی، اخلاقی و فرهنگی متن درس (ایمان)
- ۴ تقویت نگرش مثبت نسبت به کاربست آموزه‌های محتوایی درس، در زندگی روزمره (اخلاق)
- ۵ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۶ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روشن‌سازی طرز تلقی، روش کارایی گروه، روش ایفای نقش و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب کلیله و دمنه، نوار صوتی خوانش متن، پویا‌نمایی‌های مرتبط با داستان متن درس، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ درباره کلیله و دمنه. محمد جعفر محبوب. ۱۳۴۹. تهران: خوارزمی.
- ۲ عمل‌گرایی (پراگماتیسم) در کلیله و دمنه. محمد آهی؛ فاطمه مهربانی. متن‌پژوهی ادبی. دوره ۱۸. شماره ۶۱، پاییز ۱۳۹۳. صص ۸۲-۶۳.
- ۳ کلیله و دمنه. نصرالله منشی. ۱۳۷۳. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. ج ۱۲. تهران: امیرکبیر.
- ۴ کتاب‌شناسی کتاب کلیله و دمنه در زبان فارسی. مجتبی طاوسی؛ امین مجلی‌زاده. ۱۳۹۴. هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی.
- ۵ نقد اخلاق‌گرایی در کلیله و دمنه با نیم‌نگاهی به اندیشه‌های ماکیاولی. جواد دهقانیان؛ ناصر نیکوبخت. نقد ادبی. تابستان ۱۳۹۰. دوره ۴. شماره ۱۴. صص ۱۵۹-۱۳۳.

کبوتر طوق دار^۱

آورده‌اند که در ناحیت کشمیر مُتَصَيِّدِ^۲ خوش و مرغزاری تَرَه^۳ بود که از عکس رَیاحین او، پر زاغ چون دُم طاووس نمودی و در پیش جمال او دُم طاووس به پر زاغ مانستی^۴.

دِرَفشان^۵ لاله در وی، چون چراغی و لیک از دود او بر جاش داغی^۶
شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرد، جام باده^۷

و در وی شکاری بسیار و اختلاف صیادان آن جا متواتر^۸. زاغی در حوالی آن بر درختی بزرگ گشن^۹ خانه داشت. نشسته بود و چپ و راست می‌نگریست. ناگاه صیادی بدحال^{۱۰} حَشین جامه، جالی^{۱۱} بر گردن و عصایی در دست، روی بدان درخت نهاد. بترسید و با خود گفت: این مرد را کاری افتاد^{۱۲} که می‌آید و نتوان دانست که قصد من دارد یا از آن کس دیگر. من باری جای نگه دارم^{۱۳} و می‌نگرم تا چه کند.

۱- نقل از کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، ۱۵۸ (باب الحَمَامَةِ وَ الْمَطُوقَةِ و...). در ضمن این درس پیش از این، درس پانزدهم ادبیات فارسی ۳ شاخه نظری بوده است. در شرح و توضیح عبارات از حواشی استاد مینوی بهره برده‌ام.

۲- قلمرو زبانی: متصید: شکارگاه؛ اسم مکان.

۳- قلمرو زبانی: تَرَه: با صفا. / قلمرو فکری: حکایت کرده‌اند که در ناحیه کشمیر شکارگاهی خوش و چمنزاری با صفا وجود داشت که از تابش و انعکاس آن، پر سیاه کلاغ همانند دم طاووس زیبا به نظر می‌رسید و در مقابل زیبایی آن، دم طاووس به پر سیاه و زشت کلاغ شباهت داشت. / قلمرو ادبی: اغراق دارد.

۴- قلمرو زبانی: نمودی و مانستی: ماضی استمراری.

۵- قلمرو زبانی: دِرَفشان: به ضم و فتح دال، درخشان. درفش (به ضم و فتح دال) فروغ، نور و روشنائی.

۶- قلمرو فکری: «الاله های وحشی سرخ، مانند چراغ روشن بود اما [در برابر زیبایی آن مرغزار] و از حسد و حسرت آن، دلش می‌سوخت و دود سوختن دلش، چون داغی بر سینه‌اش نمایان بود. سیاهی وسط شقایق و لاله، با تعبیر «داغ» در شعر فارسی کاربرد فراوان دارد؛ / قلمرو ادبی: تشبیه: لاله به چراغ/ حسن تعلیل: علت سیاهی درون لاله دود کردن چراغ دانسته. / داغ ایهام دارد: ۱- ماتم ۲- داغ و سیاهی/ لاله ایهام تناسب دارد با چراغ: ۱- گل لاله ۲- چراغان/ حافظ گفته:

ای گل تو دوش داغ صبحی کشیده‌ای ما آن شقایقم که با داغ زاده‌ام» (انزایی نژاد ۱۳۷۵، ۲۶۳)

۷- قلمرو فکری: شقایق بر روی ساقه خود چنان می‌نمود که گویی جام باده سرخ‌رنگ بر روی شاخه سبز قرار گرفته است. / قلمرو ادبی: تشبیه مرکب: شقایق بر یکی پای ایستاده (مشبه) و ...

۸- قلمرو زبانی: اختلاف: رفت و آمد. صیادان بی در بی آنجا رفت و آمد می‌کردند.

۹- قلمرو زبانی: گشن یا گشین: دارای شاخه‌ها و برگ‌های بسیار و انبوه. (لغت فرس، چاپ عباس اقبال ص ۳۸۴ تا ۳۸۵)

۱۰- قلمرو زبانی: بدحال: در اینجا: بی‌اندام، درشت هیكل و بدلباس. (انزایی نژاد)

۱۱- قلمرو زبانی: جام: دام است که از ریسمان بافتند به شکل توری از برای گرفتن مرغ و ماهی. (مینوی)

۱۲- قلمرو زبانی: را: حرف اضافه.

۱۳- قلمرو زبانی: جای نگه داشتن: به جای خود ماندن، و مجازاً به معنی زیاده تندی نکردن و تحمل داشتن و درنگ کردن.

صیاد پیش آمد و جال باز کشید و حیّه بینداخت^۱ و در کمین بنشست. ساعتی بود؛ قومی کبوتران برسیدند و سَرِ ایشان کبوتری بود که او را مُطَوَّقَه^۲ گفتندی و در طاعت و مطاوعت^۳ او روزگار گذاشتندی. چندان که دانه بدیدند، غافل وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند و صیاد شادمان گشت و گرازان به تک ایستاد^۴ تا ایشان را در ضبط آرد و کبوتران اضطرابی می کردند و هر یک خود را می کوشید. مطَوَّقَه گفت: جای مجادله نیست، چنان باید که همگان، استخلاص یاران را مهم تر از تَخْلَصِ خود شناسند^۵ و حالی، صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای برگیریم که رهائش ما در آن است. کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنندند و سَرِ خویش گرفتند^۶ و صیاد در پی ایشان ایستاد^۷، بر آن امید که آخر درمانند و بیفتند. و زاغ با خود اندیشید که بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم که فرجام کار ایشان چه باشد که من از مثل این واقعه ایمن توانم بود و از تجارت برای دفع حوادث، سلاح‌ها توان ساخت^۸.

و مطَوَّقَه چون بدید که صیاد در قفای ایشان است، یاران را گفت: این ستیزه‌روئی^۹ در کار ما به جد است و تا از چشم او ناپیدا نشویم دل از ما برنگیرد.^{۱۰} طریق آن است که سوی آبادانی‌ها و درختستان‌ها رویم تا نظر او از ما منقطع گردد، نومید و خایب بازگردد که در این نزدیکی موشی است از دوستان من، او را بگویم تا این بندها ببرد. کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند^{۱۱} و صیاد بازگشت. مطَوَّقَه به مسکن موش رسید. کبوتران را فرمود که: فرود آید. فرمان او نگاه داشتند و جمله بنشستند.

۱- دانه پاشید.

۲- قلمرو زبانی: مطوقه: طوق‌دار. کبوتر طوقی. دارای گردن‌بند. فاخته و قمری را هم از مطوقه‌ها گفته‌اند. / قلمرو فکری: ... رئیس آنان کبوتری بود که او را مطوقه می‌گفتند.

۳- قلمرو زبانی: مطاوعت: کسی را فرمان‌بردار بودن. فرمان‌برداری کردن. / گذاشتندی: ماضی استمراری

۴- قلمرو فکری: گرازان به تک ایستاد: خرامان و از سر غرور شروع کرد به دویدن به سوی دام. ایستادن در اینجا: آغاز کردن و مبادرت ورزیدن. (انزایی نژاد ۲۶۴)

۵- قلمرو زبانی: همگان: جمع همه است و جمع این کلمه در کتب و اشعار قدیم جز بدین صورت نیامده است؛ همگان معنایی غیر از این ندارد. «چون بخواند همگان خیره مانند.» (کلیله و دمنه، مینوی، ص ۳۵) و این درست است چنانچه در ترجمه «جمیعاً» از آیه ۷۰، سوره ۴، همگان را آورده است: «ای شما که بگرویدگانید، فراگیرید پرهیز شما [در جنگ] بیرون شوید گروه گروه، یا بیرون شوید همگان.» / قلمرو فکری: باید به گونه‌ای عمل کنید که همگان را همگان را مهم تر از خلاصی خود بدانند.

۶- قلمرو زبانی: گرفت به جای گرفتند. حذف به قرینه لفظی. از ویژگی‌های سبکی زبانی است.

۷- قلمرو زبانی: ایستادن: در اینجا تقریباً به معنی مبادرت ورزیدن، اقدام کردن/ در مجمل التواریخ و القصاص آمده: بنی اسرائیل همه اندر معاصی کردن ایستادند و بنی را همی پرستیدند...» (انزایی نژاد ۲۶۴)

۸- قلمرو فکری: پیام اصلی متن را باید در قالب این عبارت‌ها جست و همچنین است: «همگان، استخلاص یاران را مهم تر از تَخْلَصِ خود شناسند.» و از تجربه‌ها برای خود در مقابل حوادث می‌توان سلاح‌ها درست کرد.

۹- قلمرو زبانی: ستیزه‌روی: لجوج، گستاخ، پُرو، کینه توز.

۱۰- قلمرو ادبی و فکری: کنایه از دست از سر ما بر نخواهد داشت.

۱۱- راه بتافتند: راه خود را کج کردند. راه خود را تغییر دادند.

و آن موش را زیرا نام بود، با ذ‌های تمام و خرد بسیار، گرم و سرد روزگار دیده و خیر و شرّ احوال مشاهدت کرده. و در آن مواضع از جهت گریزگاه روز حادثه صد سوراخ ساخته و هر یک را در دیگری راه گشاده^۱ و تیمار آن فراخور حکمت و بر حَسَبِ مصلحت بداشته. مطوّقه آواز داد که: بیرون آی. زیرا پرسید که: کیست؟ نامِ بگفت؛ بشناخت و به تعجیل بیرون آمد.

چون او را در بند بلا بسته دید، زه آب^۲ دیدگان بگشاد و بر رخسار جوی‌ها براند و گفت: ای دوست عزیز و رفیق موافق، تو را در این رنج که افکند؟ جواب داد که: مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید.^۳ موش این بشنود و زود در بریدن بندها ایستاد که مطوّقه بدان بسته بود. گفت: نخست از آن یاران گشای. موش بدین سخن التفات نمود. گفت ای دوست، ابتدا از بریدن بند اصحاب^۴ اولی تر. گفت: این حدیث را مکرر می‌کنی؛ مگر تو را به نفسِ خویش حاجت نمی‌باشد و آن را بر خود حقی نمی‌شناسی؟ گفت: مرا بدین ملامت نباید کرد که من ریاست این کبوتران^۵ تکفل کرده‌ام و ایشان را از آن روی بر من حقی واجب شده است و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزارند و به معونت و مظهرت^۶ ایشان از دست صیاد بجستم، مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون باید آمد و موجب سیادت را به ادا رسانیده^۷. و می‌ترسم که اگر از گشادن عقده‌های من آغاز کنی، ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند و چون من بسته باشم - اگرچه ملالت به کمال رسیده باشد - اهمال جانب من جایز نشمری و از ضمیر بدان رخصت نیابی^۸، و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی تر، و آلا طاعنان مجال وقیعت^۹ یابند.

موش گفت: عادت اهل مکرّمات این است و عقیدت ارباب مودّت بدین خصلت پسندیده و سیرت ستوده

۱- قلمرو فکری: در آن جای‌ها برای فرار خود در روز حوادث صد سوراخ و لانه ساخته بود و هر یک را در دیگری راه داده و مناسب دانش و مطابق مصلحت از آنها مواظبت می‌نمود.

۲- قلمرو زبانی: زه آب: «در لغت فرس (چاپ اقبال ص ۲۴) گوید: آبی بود که از سنگی یا از زمینی همی زاید به طبع خویش از اندک و بسیار؛ بوشکور بلخی گوید: سوی رود با کاروانی گشین/زه آبی بدوی اندرون سهمگن. اینجا چشمه چشم را زه آب خوانده است.» (مینوی) «زه‌اب، چشمه، جوی. ظاهراً این کلمه «زه» با «زاییدن» هم ریشه است. (انزایی نژاد ۲۶۴)/ قلمرو ادبی: بند بلا: اضافه تشبیهی/ زه آب دیده: اضافه تشبیهی/ بر رخسار جوی‌ها ...: اغراق است.

۳- قلمرو فکری: تقدیر آسمانی مرا در این گرداب افکند.

۴- قلمرو زبانی: معونت: یاری./ مظهرت: یاری رساندن، پشتیبانی کردن. چون آنها حق مرا با طاعت و بند و اندرز‌پذیری به جا آوردند و با پشت گرمی آنان از دست صیاد نجات یافتم. ...

۵- قلمرو زبانی: به ادا رسانید: به قرینه «بیرون باید آمد»، به ادا باید رسانید؛ و رسانید هم مصدر مرخم است.

۶- قلمرو فکری: می‌ترسم اگر اول گره‌های مرا باز کنی خسته شوی و بعضی از آنان گرفتار بمانند تا من بسته باشم؛ هر چند که خسته شده باشی هم سستی در حق مرا صحیح نمی‌دانی و دلت به آن راضی نمی‌شود.

۷- قلمرو زبانی: وقیعت: سرزنش، غیبت کردن، ملامت و عیب‌جویی./ قلمرو فکری: در وقت آسایش همراهی بهتر است و گرنه سرزنش کنندگان فرصت بدگویی پیدا می‌کنند.

در مؤالات تو صافی تر گردد^۱ و ثَقَّتْ^۲ دوستان به کَرَمِ عهد^۳ تو بیفزاید. و آنگاه به جدّ و رغبت، بندهای ایشان تمام ببرد و مطوّقه و یارانش، مُطَلَق^۴ و ایمن بازگستند.

کلیله و دمنه : ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی

آگاهی‌های فرامتنی

«داستان‌های بیدپای» ترجمه دیگری از «کلیله و دمنه» عبدالله بن مقفع (روزبه پور دادویه) است که آن را محمد بن عبدالله البخاری ترجمه کرده است. تفاوت این ترجمه با ترجمه نصرالله منشی در آن است که وی بر اصل کتاب هیچ نیفزوده است و حال اینکه نصرالله منشی تنها کار ترجمه نکرده و بلکه دست به کار تألیف هم زده است، بمانند تفاوت‌های دیگرش. برای درک این نکته هم می‌توانید به ترجمه همین داستان از بیدپای هم نگاه کنید و آن دو را با هم مقایسه کنید. (ن. ک ص ۱۵۳، داستان کبوتر حمایلی و زاغ و موش و سنگ پشت و آهو).

کارگاه‌متن‌پژوهی

فرایند واجی ادغام

هرگاه دو واج یکسان یا نزدیک به هم در کنار هم بنشینند و یکی از آنها کاسته شود یا به واج کناری اش تبدیل شود «ادغام» گفته می‌شود. این کار به دلیل یکسانی یا نزدیکی دو واج اتفاق افتاده است.

بدر ← بتر شب‌پره ← شبیره زودتر ← زوتر

۱- قلمرو زبانی : اهل مکرمت : جوان مردان / مؤالات : دوستی و پیوستگی. / قلمرو فکری : و باور دوستداران، با این خلق و خوی پسندیده‌ای که تو داری، در دوستی با تو صاف تر و خالص تر می‌شود.

۲- قلمرو زبانی : نقت : اعتماد. / قلمرو فکری : اعتماد دوستان به بزرگواری و پیمان‌داری تو بیشتر می‌شود.

۳- کرم عهد : اصطلاحی است نزدیک به معنی «وفاداری و خوش خدمتی».

۴- قلمرو زبانی : مطلق : رها / قلمرو فکری : آن وقت با جدّیت و میل فراوان بند آنها را باز کرد و مُطَوَّقَه و دوستانش رها و آسوده برگستند.

مهمان ناخوانده

آورده‌اند که وقتی مردی به مهمانی «سلیمان دارانی» رفت. سلیمان آنچه داشت از نان خشک و نمک در پیش او نهاد و بر سبیل اعتذار این بر زبان راند:^۱

گفتم که چو ناگه آمدی، عیب مگیر
چشم تر و نان خشک و روی تازه

مهمان چون نان بدید، گفت: «کاشکی با این نان، پاره‌ای پنیر بودی.» سلیمان برخاست و به بازار رفت و ردا به گرو کرد و پنیر خرید و به پیش مهمان آورد.

مهمان چون نان بخورد، گفت: «الحمد لله که خداوند، عزّ و جلّ، ما را بر آنچه قسمت کرده است، قناعت داده است و خرسند گردانیده.» سلیمان گفت: «اگر به داده خدا قانع بودی و خرسند نمودی، ردای من به بازار به گرو نرفتی!»

جوامع الحکایات و لوامع الروایات، محمد عوفی

تحلیل متن

گذشته از سودمندی‌های بسیارش و درون‌مایه طنزش، دو موضوع را به چالش می‌کشد: یکی «قناعت» و دیگری «دستاویز ساختن قناعت» یعنی شیادی و فریب‌کاری. سلیمان دارانی، چهره قناعت‌پیشگی واقعی است و مهمان، چهره شیادی که ادای قانع بودن را درمی‌آورد تا بفریبد. حکایت با جمله قصار طنزآمیزی به نتیجه نشسته که حکم مثل یافته است، و این خود به جنبه هنری و ماندگاری آن می‌افزاید.

۱- قلمرو فکری: به طریق عذرخواهی [بیتی را] خواند.

درس شانزدهم

نمایه درس

عنوان: قصه عینکم

نوع ادبی: ادبیات داستانی

درون‌مایه: خودباوری، اعتماد به نفس و

قلمرو معنایی

دریافت پیام و نکته‌های
اخلاقی داستان

قلمرو ادبی

۱- بررسی عناصر داستان
(زاویه دید، شخصیت، نقطه
اوج)
۲- بررسی کاربرد آرایه‌های
ادبی
۳- ویژگی‌های برجسته نثر
متن

قلمرو زبانی

وابسته‌های پسین
(ی نکره، نشانه‌های جمع،
مضاف‌الیه، صفت‌شمارشی
ترتیبی و صفت‌بیانی)

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه‌هایی از ادبیات داستانی معاصر (علم)
- ۲ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۳ تقویت ویژگی اخلاقی خودباوری و اعتماد به نفس در زندگی روزمره (اخلاق)
- ۴ دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)
- ۵ توانایی پاسخ به پرسش‌های کارگاه متن‌پژوهی (عمل)
- ۶ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش قصه‌گویی مطابق با خواسته‌ها، نیازهای دانش‌آموزان امروز، روش کارایی گروه، روش ایفای نقش و ... به دلیل موقعیت طنزآمیز داستان با روش ایفای نقش شخصیت‌های اصلی و با استفاده از طنز کلامی فضا و رویداد داستان برای دانش‌آموزان ملموس‌تر می‌شود.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب مجموعه داستان «شلوارهای وصله‌دار» اثر رسول پرویزی، نوار صوتی، عکس، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ بررسی سبک زبانی، ادبی و روایی کتاب شلوارهای وصله‌دار با تکیه بر داستان‌های قصه عینکم و فرناز خیراندیش. ۱۳۹۳. اولین همایش ملی زبان انگلیسی. ادبیات و ترجمه در آموزش و پرورش.
- ۲ بررسی عناصر داستانی و طنز در قصه‌های رسول پرویزی. حسن انصاری. ۱۳۸۹. ویژه‌نامه ققنوس ۲. هفته‌نامه بیرمی.
- ۳ قصه‌های رسول. رسول پرویزی. ۱۳۸۷. تهران: انتشارات آیین جنوب.

تحلیل متن درس

قصه عینکم^۱

به قدری این حادثه زنده است که از میان تاریکی‌های حافظه‌ام روشن و پرفروغ مثل روز می‌درخشد.^۲ گویی دو ساعت پیش اتفاق افتاده، هنوز در خانه اول حافظه‌ام باقی است.^۳ تا آن روزها که کلاس هشتم بودم، خیال می‌کردم عینکم، مثل تعلیمی^۴ و کراوات یک چیز فرنگی مآبی^۵ است که مردان متمدن برای قشنگی به چشم می‌گذارند. دایی جان میرزا غلامرضا که در تجدّد افراط داشت، اولین مرد عینکی بود که دیده بودم. علاقه دایی جان در واکس کفش و کارد و چنگال و کارهای دیگر فرنگی مآبان، مرا در فکر تقویت کرد. گفتم هست و نیست^۶، عینک یک چیز متجدّدانه است که برای قشنگی به چشم می‌گذارند.

این مطلب را داشته باشید و حالا سری به مدرسه‌ای که در آن تحصیل می‌کردم بزنیم. قد بنده به نسبت ستم همیشه دراز بود. ننه - خدا حفظش کند - هر وقت برای بنده و برادرم لباس می‌خرید، ناله‌اش بلند بود. متلکی می‌گفت که دو برادری مثل علم یزید می‌مانید. دراز دراز، می‌خواهید بروید آسمان^۷، شوربا بیاورید. در مقابل این قد دراز، چشمم سو نداشت و درست نمی‌دید. بی‌آنکه بدانم چشمم ضعیف و کم سوست، چون تابلو سیاه را نمی‌دیدم، بی‌اراده در همه کلاس‌ها به طرف نیمکت ردیف اول می‌رفتم.

در خانه هم غالباً پای سفره ناهار یا شام بلند می‌شدم، چشمم نمی‌دید؛ پایم به لیوان آب خوری یا بشقاب یا کوزه آب می‌خورد؛ یا آب می‌ریخت یا ظرف می‌شکست. آن وقت بی‌آنکه بدانند و بفهمند که من نیمه کورم و نمی‌بینم، خشمگین می‌شدند. پدرم بد و بی‌راه می‌گفت. مادرم شماتت می‌کرد، می‌گفت: «به شتر افسار گسیخته می‌مانی؛ شلخته و هر دم بیل و هیل و هیو هستی^۸؛ جلو پایت را نگاه نمی‌کنی. شاید چاه جلویت بود و در آن بیفتی.» بدبختانه خودم هم نمی‌دانستم که نیم کورم. خیال می‌کردم همه مردم همین قدر می‌بینند. در فوتبال ابداً و اصلاً پیشرفت نداشتیم؛ مثل بقیه بچه‌ها پایم را بلند می‌کردم، نشانه می‌رفتم که به توپ بزنم

۱- این متن، درس بیست و چهارم زبان و ادبیات فارسی پیش نیز هست.

۲- قلمرو ادبی: مثل روز می‌درخشد: تشبیه (این حادثه: مشبه/روز: مشبه به). کنایه از وضوح و روشنی.

۳- قلمرو ادبی: خانه اول حافظه: اضافه تشبیهی (حافظه: مشبه/خانه: مشبه به)

۴- قلمرو زبانی: تعلیمی: عصابی سبکی که به دست گیرند.

۵- قلمرو زبانی: مآب: بازگشت، جای بازگشت. / فرنگی مآب: به شیوه فرنگی‌ها و اروپایی‌ها.

۶- هست و نیست: اصطلاح عامیانه است؛ بی‌برو برگرد؛ حتماً، جز این نیست که عینک یک چیز نوگرایانه است.

۷- قلمرو ادبی: مثل علم یزید و می‌خواهید بروید آسمان: کنایه از دراز بودن قد.

۸- قلمرو ادبی و زبانی: هر دم بیل: هر دم بیل (اصطلاح عامیانه و ترکی است)؛ بی‌نظم و بی‌ترتیب. / هیل و هیو: هیرو هیو؛ هیل هیو؛

هبله هیو؛ هبولی هبال؛ لاقید و لاابالی، هرج و مرج (معین) دست و پا چلفتی.

اما پایم به توپ نمی خورد؛ بور می شدم^۱؛ بچه‌ها می خندیدند؛ من به رگ غیرتم برمی خورد.^۲ بدبختانه یک بار هم کسی به دردم نرسید. تمام غفلت‌هایم را که ناشی از ناپینایی بود، حمل بر بی استعدادی و مُهملی^۳ و ولنگاری^۴ ام کردند. خودم هم با آنها شریک می شدم. با آنکه چندین سال بود که شهرنشین بودیم، خانه ما شکل دهاتی‌اش را حفظ کرده بود. مهمانداری ما پایان نداشت. خدایش بیامرز، پدرم دریا دل^۵ بود؛ در لاتی^۶، کار شاهان را می کرد؛ ساعتش را می فروخت و مهمانش را پذیرایی می کرد.

یکی از این مهمانان، پیرزن [ی] کازرونی بود. کارش نوحه‌سرایی برای زنان بود. روضه می خواند. اتفاقاً شیرین زبان و نَفّال هم بود. ما بچه‌ها خیلی او را دوست می داشتیم. چون با کسی رو درباستی نداشت، رُک و راست هم بود، زادالمعاد و کتاب دعا و کتاب جودی^۷ و هرچه از این کتب تعزیه و مرثیه بود، همراه داشت. همه این کتاب‌ها را در یک بقچه می پیچید. یک عینک هم داشت، از آن عینک‌های بادامی شکل قدیم. البته عینک، کهنه بود؛ به قدری کهنه بود که فرامش شکسته بود اما پیرزن کذا^۸ به جای دسته فرام، یک تکه سیم سمت راستش چسبانده بود و یک نخ قند^۹ را می کشید و چند دور، دور گوش چپش پیچید. من قلاً کردم^{۱۰} و روزی که پیرزن نبود، رفتم سر بقچه‌اش. اولاً کتاب‌هایش را به هم ریختم. بعد برای مسخره از روی بدجنسی و شرارت، عینک موصوف را از جعبه‌اش درآوردم. آن را به چشم گذاشتم که بروم و با این ریختن مُضحک سر به سر خواهرم بگذارم و دهن کجی کنم.^{۱۱} آه، هرگز فراموش نمی کنم. برای من لحظه عجیب و عظیمی بود؛ همین که عینک به چشم من رسید، ناگهان دنیا برایم تغییر کرد؛ همه چیز برایم عوض شد. بادم می آید که بعد از ظهر یک روز پاییز بود. آفتاب رنگ رفته و زردی طالع بود. برگ درختان مثل سربازان تیر خورده تک تک می افتادند. من که تا آن روز از درخت‌ها جز انبوهی برگ در هم رفته چیزی نمی دیدم، ناگهان برگ‌ها را جدا جدا دیدم. من که دیوار

- ۱- قلمرو زبانی و ادبی: بور: سرخ؛ بور شدن: شرمنده شدن، خجالت زده شدن.
- ۲- قلمرو ادبی: به رگ غیرتم برمی خورد: کنایه از اینکه به جوش می آمدم، ناراحت می شدم و یا تحریک می شدم برای حفظ آبرویم کاری بکنم.
- ۳- قلمرو زبانی: مهملی: اهمال و سستی.
- ۴- قلمرو ادبی: دریادل: کنایه از بسیار بخشنده. تشبیه درون واژه‌ای. دریادل به معنی شجاع و دلیر نیز هست.
- ۵- قلمرو زبانی و ادبی: لاتی: این واژه را باید از اضاداد بدانیم در ردیف واژه‌هایی چون عتّاری که در اصل به معنی جیب بری و راهزنی است اما معنی جوانمردی یافته است؛ لاتی نیز در اینجا یعنی جوانمردی. معنی کنایه جمله چنین می شود که در فقر و نداری، بخشنده بود.
- ۶- قلمرو زبانی: زادالمعاد و کتاب جودی: کتاب دعا از علامه مجلسی و عبدالجواد جودی دوره قاجار.
- ۷- قلمرو زبانی: کذا: مرکب از «ک» (مانند) و «ذا» (این). یعنی توصیف شده، آن چینی.
- ۸- قلمرو زبانی: نخ قند: قسمی نخ که از الیاف کنف تهیه کنند. (به مناسبت اینکه سابقاً آن را در کله قند می پیچیدند، بدین نام شهرت یافته.) (معین)
- ۹- قلمرو زبانی: فلاکردن: کلک زدن، کمین کردن برای شیطنت.
- ۱۰- قلمرو ادبی: سر به سر کسی گذاشتن: کنایه از آزار و اذیت کردن و دهن کجی کردن: کنایه از مسخره کردن.

مقابل اتاقمان را یک دست و صافی می‌دیدم و آجرها مخلوط با هم به چشمم می‌خورد، در قرمزی آفتاب، آجرها را تک‌تک دیدم و فاصله آنها را تشخیص دادم. نمی‌دانید چه لذتی یافتیم؛ مثل آن بود که دنیا را به من داده‌اند^۱. ذوق‌زده بشکن می‌زدم و می‌پریدم. احساس کردم که من تازه متولد شده‌ام.

عینک را درآوردم، دوباره دنیای تیره در چشمم آمد. اما این بار مطمئن و خوشحال بودم. آن را بستم و در جلدش گذاشتم. به ننه هیچ نگفتم. فکر کردم اگر یک کلمه بگویم، عینک را از من خواهد گرفت و چند نی‌قلیان^۲ به سر و گردنم خواهد زد. می‌دانستم پیرزن تا چند روز دیگر به خانه ما بر نمی‌گردد. قوطی حلبی عینک را در جیب گذاشتم و سرخوش از دیدار دنیای جدید به مدرسه رفتم.

درس ساعت اول تجزیه و ترکیب عربی بود. معلم عربی، پیرمرد شوخ و نکته‌گویی بود. من که دیگر به چشم اطمینان داشتم. برای نشستن بر نیمکت اول کوشش نکردم. رفتم و در ردیف آخر نشستم. می‌خواستم چشمم را با عینک امتحان کنم. کلاس ما شاگرد زیادی نداشت. همه شاگردان اگر حاضر بودند، تا ردیف ششم کلاس می‌نشستند. در حالی که کلاس ده ردیف نیمکت داشت و من برای امتحان چشم مسلح، ردیف دهم را انتخاب کرده بودم. این کار با مختصر سابقه شرارتی که داشتم، اول وقت کلاس، سوءظن^۳ پیرمرد معلم را تحریک کرد. دیدم چپ‌چپ به من نگاه می‌کند.^۴ پیش خودش خیال کرده چه شده که این شاگرد شیطان، بر خلاف همیشه ته کلاس نشسته است. نکند کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد.^۵

بچه‌ها هم کم و بیش تعجب کردند، خاصه آنکه به حال من آشنا بودند. می‌دانستند که برای ردیف اول سال‌ها جنجال کرده‌ام. با این همه، درس شروع شد. معلم، عبارتی عربی را بر تخته سیاه نوشت و بعد جدولی خط‌کشی کرد. یک کلمه عربی در ستون اول جدول نوشت و در مقابل آن کلمه را تجزیه کرد. در چنین حالی، موقع را مغتم شمردم؛ دست بردم و با دقت، عینک را از جعبه بیرون آوردم؛ آن را به چشم گذاشتم. دسته سیمی را به پشت گوش راست گذاشتم. نخ قند را به [بشت] گوش چپ بردم و چند دور تاب دادم و بستم.

در این حال وضع من تماشایی بود. قیافه یغورم، صورت درشتم، بینی گردن کش و دراز و عقابی‌ام، هیچ کدام، با عینک بادامی شیشه کوچک جور نبود. تازه اینها به کنار، دسته‌های عینک، سیم و نخ، قوز بالا قوز بود^۶ و هر پدر مرده مصیبت دیده‌ای را می‌خندانند، چه رسد به شاگردان مدرسه که بی‌خود و بی‌جهت از ترک دیوار هم خنده‌شان می‌گرفت!

۱- قلمرو ادبی: دنیا را به کسی دادن: کنایه از شادی و خوشحالی فراوان.

۲- قلمرو زبانی: نی‌قلیان: نی‌ای که از آن قلیان سازند.

۳- قلمرو ادبی: چپ‌چپ به من نگاه می‌کند: کنایه: با تعجب و مشکوک به کسی نگاه کردن.

۴- قلمرو ادبی: نکند کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد: کنایه از نقشه‌بدی کشیدن و آرایه تمثیل دارد.

۵- قلمرو ادبی: نخ قوز بالا قوز بود: مشکل را دو چندان کرده بود.

۶- قلمرو ادبی: سر از با نمی‌شناختم: کنایه از خوشحالی.

خدا روز بد نیاورد. سطر اول را که معلم بزرگوار نوشت، رویش را برگرداند که کلاس را ببیند و درک شاگردان را از قیافه‌ها تشخیص دهد، ناگهان نگاهش به من افتاد. حیرت‌زده گنج را انداخت و قریب به یک دقیقه بر و بر چشم به عینک و قیافه من دوخت. من متوجه موضوع نبودم. چنان غرق لذت بودم که سر از پا نمی‌شناختم.^۱ من که در ردیف اول با هزار فشار و زحمت، نوشته روی تخته را می‌خواندم، اکنون در ردیف دهم، آن را مثل بلبل می‌خواندم!^۲

مسحور کار خود بودم؛ ابداً توجهی به ماجرای شروع شده نداشتم. بی‌توجهی من و اینکه با نگاه‌ها هیچ اضطرابی نشان ندادم، معلم را در ظن خود تقویت کرد. یقین شد که من بازی جدیدی درآورده‌ام که او را دست بیندازم و مسخره کنم.

ناگهان چون پلنگی خشمناک راه افتاد. اتفاقاً این آقای معلم لهجه شیرازی غلیظی داشت و اصرار داشت که خیلی خیلی عامیانه صحبت کند. همین طور که پیش می‌آمد، با لهجه خاصش گفت: «به به! مثل قوآل‌ها صورتک زدی؟ مگه اینجا دسته هفت صندوقی آوردن؟»^۳

تا وقتی که معلم سخن نگفته بود، کلاس آرام بود و بچه‌ها به تخته سیاه، چشم دوخته بودند. وقتی صدای آقا معلم را شنیدند، شاگردان کلاس رو برگردانیدند که از واقعه با خبر شوند. همین که شاگردان به عقب نگریستند، عینک مرا با توصیفی که از آن شد، دیدند؛ یک مرتبه گویی زلزله آمد و کوه شکست. صدای مهیب خنده آنان کلاس و مدرسه را تکان داد. هر و هر^۴، تمام شاگردان به قهقهه افتادند، این کار، بیشتر معلم را عصبانی کرد. برای او توهم شد که همه بازی‌ها را برای مسخره کردنش راه انداخته‌ام. احساس کردم که خطری پیش آمده؛ خواستم به فوریت عینک را بردارم. تا دست به عینک بردم فریاد معلم بلند شد: «دست زن؛ بگذار همین طور تو را با صورتک پیش مدیر ببرم. تو را چه به مدرسه و کتاب و درس خواندن؟»

حالا کلاس سخت در خنده فرو رفته، من بدبخت هم دست و پام را گم کرده‌ام. گنگ شده‌ام؛ نمی‌دانم چه بگویم. مات و مبهوت عینک کذا به چشمم است و خیره خیره معلم را نگاه می‌کنم. این بار سخت از جا در رفت و درست آمد کنار نیمکت من و چنین خطاب کرد: «پاشو برو بیرون!»

... آقای مدیر و آقای ناظم و آقای معلم عربی کمیسیون کردند. بعد از چانه زدن بسیار تصمیم به اخراجم

۱- قلمرو ادبی: آن را مثل بلبل می‌خواندم: به کنایه روان خواندن.

۲- قلمرو ادبی: روان می‌خواندم.

۳- قلمرو زبانی: قوآل: در اینجا بازیگر نمایش‌های دوره گردی. / قلمرو فکری: دسته هفت صندوقی: «گروه‌های نمایش دوره گردی بوده‌اند که با اجرای نمایش‌های روی حوضی، اسباب سرگرمی و خنده مردم را فراهم می‌کردند. این گروه‌ها وسایل و ابزار خود را در صندوق‌هایی می‌نهادند. بر جاذبه‌ترین و کامل‌ترین گروه آنهایی بودند که هفت صندوق داشته‌اند. به هر یک از بازیگران گروه نیز «قوآل» یا «قوآلک» می‌گفته‌اند.

۴- قلمرو زبانی: هر و هر و بر و بر که پیش از این آمد، در اصطلاح نام‌آواها هستند.

گرفتند. وقتی خواستند تصمیم را به من ابلاغ کنند، ماجرای نیمه‌کوری خود را برایشان گفتم. اول باور نکردند اما آن‌قدر گفته‌ام صادقانه بود که در سنگ هم اثر می‌کرد.

وقتی مطمئن شدند که من نیمه‌کورم، از تقصیرم گذشتند و آقای معلم عربی با همان لهجه گفت: «بچه، می‌خواستی زودتر بگی، جونت بالا بیاد، اول می‌گفتی. حالا فردا وقتی مدرسه تعطیل شد، بیا شاه چراغ، دم دکون میز سلیمون عینک‌ساز.» فردا پس از یک عمر رنج و بدبختی و پس از خفتِ دیروز، وقتی که مدرسه تعطیل شد، رفتم در صحن شاه چراغ، دم دگان میرزا سلیمان عینک‌ساز. آقا معلم عربی هم آمد؛ یکی یکی عینک‌ها را از میرزا سلیمان گرفت و به چشم من گذاشت و گفت: «نگاه کن به ساعت شاه چراغ، بین عقربه کوچک را می‌بینی یا نه؟» بنده هم یکی یکی عینک‌ها را امتحان کردم. بالاخره یک عینک به چشمم خورد و با آن، عقربه کوچک را دیدم. پانزده قران دادم و آن را از میرزا سلیمان خریدم و به چشمم گذاشتم و عینکی شدم.

شلوارهای وصله‌دار، رسول پرویزی

درنگی کوتاه در متن

ریز پیام‌های درس که باید در آنها درنگی داشت:

○ فرنگی مآبی.

در درس «ذوق لطیف» اندکی در این نکته درنگ کردیم که ما به جای گرفتن دانش رشد و توسعه غرب، گرفتار تقلیدی کوکوران‌ه از غرب شدیم، نتیجه اینکه غرب را در ظواهر فریبنده‌اش چون مد و تجلّد دیدیم.

○ پدرم دریادل بود؛ ساعتش را می‌فروخت و مهمانش را پذیرایی می‌کرد.

... ○

کارگاه متن‌پژوهی

وابسته‌های پسین اسم

خواندیم که در یک گروه اسمی، هسته اجباری است و وابسته‌های پسین و پیشین اختیاری. وابسته‌های

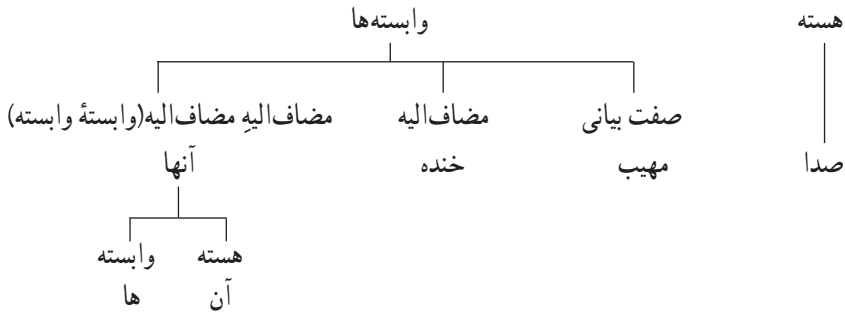
پسین اسم عبارت‌اند از:

نشانهٔ نکره، نشانهٔ جمع، صفت شمارشی ترتیبی، مضاف‌الیه، صفت بیانی.

۱- قلمرو زبانی: شاه چراغ: آرامگاه احمد بن موسی بن جعفر، فرزند امام موسی کاظم علیه السلام برادر امام رضا علیه السلام. / میز سلیمون:

شاخص. / قلمرو ادبی: جونت بالا بیاد: کنایه از سخن گفتن.

در گروه اسمی «صدای مهیب خنده آنها» صدا هسته است که سه وابستهٔ پسین گرفته است :



ویژگی‌های برجستهٔ متن

کاربرد کلمات محاوره‌ای و عامیانه، توصیف دقیق جزئیات، کاربرد جمله‌های کوتاه، استفاده از کنایه و ...

روان خوانی

دیدار^۱

سه دیدار^۲، نادر ابراهیمی

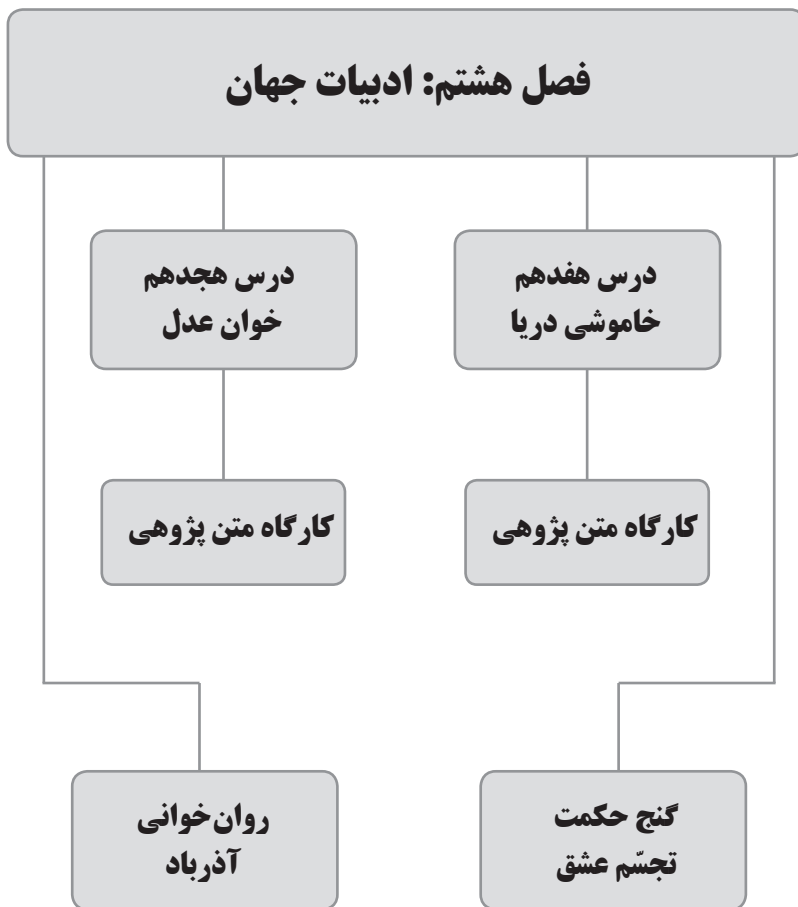
تحلیل متن

نکتهٔ محوری داستان، چگونگی مواجهه قهرمان داستان (روح‌الله) با حکومت و مسائل سیاسی است؛ یعنی نگاه یک روحانی به مسئله سیاست است. به گونه‌ای دیگر، نویسنده بر این باور است که اگر امام خمینی رحمته‌الله علیه توانستند در امر رهبری نهضت پیروز شوند، این بود که ایشان نگاه عالمانه‌تری به سیاست داشتند و نه اینکه شعاری با آن برخورد کنند.

این نکته را در مواجههٔ دو شخصیت داستان یعنی روح‌الله جوان با مدرس می‌توان دریافت. ایشان سخن مدرس را مورد نقد قرار می‌دهند که به رضاخان می‌گوید «غول بی‌شاخ و دم»؛ یعنی می‌خواهد بگوید که اگر در عالم سیاست اعتراضی داری و می‌خواهی سلطنت رضاخان را نقد کنی، بهتر است او را علمی تر نقد کنی و نه اینکه شعاری و عامیانه سخن بگویی.

۱- متن درس هفدهم ادبیات فارسی ۳، علوم انسانی.

۲- برگرفته از کتاب «سه دیدار با مردی که از فراسوی باور ما می‌آمد.» گزارش سه نوبت دیدار نویسنده با رهبر انقلاب اسلامی، آیت‌الله خمینی، که در سال‌های ۷۵ تا ۱۳۷۷ نوشته شده است.



درس هفدهم

نمایه درس

عنوان: خاموشی دریا

محتوا: ادبیات جهان، تصویر و متن (ماه نو و مرغان آواره)
درون مایه: قدردانی، تواضع، عشق به طبیعت و دوری از غرور

قلمرو معنایی

- ۱- دریافت پیام‌های متن،
- ۲- مضمون‌یابی

قلمرو ادبی

- بررسی کاربرد آرایه‌های ادبی
(تشبیه، استعاره، تشخیص
و ...)

قلمرو زبانی

- ۱- رابطه معنایی واژه
(تضمن)
- ۲- تشخیص واو عطف
و ربط
- ۳- نقش واژه در جمله
(قید)

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه‌هایی از ادبیات جهان «رایبندرانات تاگور» (علم)
- ۲ تقویت فرهنگ مطالعه و خواندن آثار ارزشمند ادبیات جهان با لحن مناسب (عمل)
- ۳ بهره‌گیری آموزه‌های اخلاقی و تربیتی از آثار ادبی برجسته جهان (اخلاق)
- ۴ توانایی دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (عمل)
- ۵ توانایی مطالعه تطبیقی آثار ادبی ایران و سنجش محتوای آنها با نمونه آثار جهان (تفکر)
- ۶ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

- روش تدریس کارایی گروه
- روش تدریس بحث گروهی
- روش تدریس پرسش و پاسخ و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب «ماه نو و مرغان آواره» از رایبندرانات تاگور، کتاب صوتی «ماه نو و مرغان آواره»، عکس، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ تاگور. وجدان بشر. رامین جهاننگلو؛ ترجمه خجسته کیا. ۱۳۷۹. تهران: نشر نی.
- ۲ سروده‌های صوفیانه گیتانجالی و مروری در زندگی‌نامه رایبندرانات تاگور حسن شهباز. ۱۳۶۳. تهران: انتشارات علمی.
- ۳ سیری در زندگی و اندیشه رایبندرانات تاگور. آزادمهر دانش فاطمیه. ۱۳۹۳. مجله عطف.
- ۴ شناخت‌نامه رایبندرانات تاگور. علی دهباشی. ۱۳۸۸. تهران: کتاب نشر نیکا.
- ۵ ماه نو و مرغان آواره. رایبندرانات تاگور. ۱۳۸۹. ترجمه علی پاشایی. تهران: نشر ثالث.

خاموشی دریا

از شعله
به خاطر روشنایی‌اش
سپاسگزاری کن
اما چراغدان را هم
که همیشه صبورانه در سایه می‌ایستند
از یاد مبر^۱

گریه کنی اگر
که آفتاب را ندیده‌ای
ستاره‌ها را هم
نمی‌بینی.^۲

ماهی در آب خاموش است و
چارپا روی خاک هیاهو می‌کند و
پرنده در آسمان آواز می‌خواند.
آدمی، اما
خاموشی دریا و
هیاهوی خاک و

۱- قلمرو ادبی: شعله و چراغدان: مراعات نظیر. / روشنایی و سایه: تضاد. / شعله مجاز است از سود و برخورداری‌هاست و چراغدان استعاره از کسانی است که بیشترین فشارها را در عرضه و رسانیدن این سود متحمل می‌شوند، اما به چشم نمی‌آیند/ قلمرو فکری: در عرصه خدمت‌رسانی، معمولاً گروه سودرسان‌ها به چشم نمی‌آیند و ما سودها و خوشی‌هایی را که از آنها به ما می‌رسد، لمس می‌کنیم. پس آن‌گاه که بهره‌مند می‌شویم یادمان نرود این نور و روشنایی از چراغ‌هایی است که روشنایی‌اش را مدیون آنها هستیم.

۲- قلمرو فکری: چون آفتاب باشد، ستاره‌ها به چشم نمی‌آیند؛ شاعر از این تصویر و واقعیت علمی، معنا و مضمون زیبایی خلق می‌کند؛ می‌گوید: آنکه چشمانش را به واقعیتی بزرگ و آشکار ببوشد از دیدن واقعیت‌های کوچک‌تر از آن البته محروم می‌ماند. به نوعی یادآور بیت معروف مولاناست:

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب

قلمرو ادبی: آفتاب: استعاره از چیزهای با ارزش. / ستاره: استعاره از حقایق جزئی و کوچک

موسیقی آسمان را در خود دارد.^۱

هنگامی که

در فروتنی

بزرگ باشیم،

بیش از همه به آن بزرگ نزدیک شده‌ایم^۲

ممکن

از ناممکن می‌رسد :

«خانه‌ات کجاست؟»

پاسخ می‌آید :

«در رؤیای یک ناتوان»^۳

ماه نو و مرغان آواره، رابیندرانات تاگور
ترجمه ع. پاشایی

۱- قلمرو فکری : اینکه انسان، مجموعه‌ای از همه مؤلفه‌هایی است که کائنات را شکل داده است (عصاره کائنات است). در مرصاد العباد «باب دوم، فصل اول» پس از بیان چهار آخشیج و خاصیت‌های آنها، در آفرینش آدم عليه السلام می‌گوید : «پس مجموعه‌ای می‌بایست از هر دو عالم روحانی و جسمانی که هم آلت محبت و بندگی به کمال دارد و هم آلت علم و معرفت به کمال دارد تا بار امانت مردانه و عاشقانه در سفت جان کشند و این جز ولایت دو رنگ انسان نبود ...» (نجم رازی، ۱۳۸۶، ۴۱)

قلمرو ادبی : ماهی و آب - چاربا و خاک - پرنده و آسمان : مراعات نظیر. / خاک ۱ : مجازاً خشکی. / دریا : مجازاً موجودات دریایی

خاک ۲ : مجازاً موجودات زمینی. / خاموشی و هیاهو : تضاد.

۲- با اندکی تسامح، یادآور این ابیات در ادب فارسی است (بوستان، باب چهارم، در تواضع) :

بزرگان نکردند در خود نگاه	خدایبنی از خویشان بین مخواه
تواضع سرِ رفعت افزادند	تکبر به خاک اندر اندازند
به گردن فند سرکش تندخوی	بلندیت باید، بلندی مجوی
به دولت کسانی سر افراختند	که تاج تکبر بینداختند
چو خواهی که در قدر والا رسی	ز شیب تواضع به بالا رسی
در این حضرت آنان گرفتند صدر	که خود را فروتر نهادند قدر
چو شبنم بیفتاد مسکین و خُرد	به مهر آسمانش به عیوق برد

۳- قلمرو فکری : از ناتوانی‌ها نباید سخن گفت. رؤیاهای ما باید پر از امید و توانایی باشد تا برکشنده ما باشند نه فروکشنده ما. اگر گویی که بتوانم قدم در نه که بتوانی و گر گویی که نتوانم برو بشنید که نتوانی

قلمرو ادبی : ممکن و ناممکن : تضاد. / پرسیدن و پاسخ : تناسب. / پرسیدن ممکن از ناممکن و ... : تشخیص.

قلمرو زبانی : در عبارت در رؤیای یک ناتوان، فعل «است» به قرینه لفظی حذف شده است.

آگاهی‌های فرامتنی

رابیندرانات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱م) از شاعران بزرگ جهان و از افتخارات هندوستان و مشرق زمین است. تاگور در کلکته چشم به جهان گشود. در کودکی با ادبیات هند آشنا شد. دو بار به انگلستان سفر کرد و پس از سفر دوم، به نهضت آزادی میهن خویش پیوست و مورد احترام گاندی، رهبر بزرگ هند قرار گرفت. اشعار او سرشار از ذوق عارفانه، ستایش آزادی و آزادگی و الهام گرفته از صحنه‌های عادی و جزئی زندگی است. این نویسنده، شاعر و فیلسوف بزرگ، به دریافت جایزه ادبی نوبل نیز نایل آمد.

کنج حکمت

تجسم عشق

آنگاه برزیگری گفت: با ما از «کار» سخن بگو،
و او در پاسخ گفت:
من به شما می‌گویم که زندگی، به راستی تاریکی است؛ مگر آنکه شوقی باشد،
و شوق همیشه کور است؛ مگر آنکه دانشی باشد،^۱
و دانش همیشه بیهوده است؛ مگر آنکه کاری باشد،
و کار همیشه تهی است؛ مگر آنکه مهری باشد.
شما را اگر توان نباشد که کار خود به عشق درآمیزید، و پیوسته بار وظیفه‌ای را بی‌رغبت به دوش کشید،
زنهار، دست از کار بشوید؛
زیرا آن که با بی‌میلی، خمیری در تنور نهد، نان تلخی و استانده که انسان را تنها نیمه سیر کند.
کار، تجسم عشق است!

پیامبر و دیوانه، جبران خلیل جبران
ترجمه نجف دریابندری

۱- قلمرو فکری: شوق و علاقه به تنهایی کافی نیست، آگاهی و دانش هم باید باشد؛ یعنی دانش را باید پشتوانه‌ای برای اشتیاق خود قرار دهیم تا آن اشتیاق بتواند مؤثر باشد.

تحلیل متن

حیات بی‌نیروی تحرک و کار مفید، تهی است. تعریفی قرآنی است از انسان که می‌فرماید: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى». تمام ادیان آسمانی نیز همین تعریف را از انسان دارند. اما زیبایی هنر جبران خلیل جبران در فرمولی است که برای «کار» ارائه می‌کند: کار = عشق + دانش.

و این فرمول، یک الگوی اقتصادی نیز می‌تواند باشد؛ می‌گویند آنچه ژاپن را به این درجه از توسعه رسانده است، نوع نگاهی است که به «کار» دارند؛ آنها کار را هنر می‌دانند نه فقط یک تکلیف که بر گرده انسان سنگینی می‌کند.

درس هجدهم

نمایه درس

عنوان: خوان عدل

نوع ادبی: غنایی

درون مایه: فراگیر بودن نعمت‌های الهی، ستایش عدل خداوند، روح انسان متعالی و پاک و بالارونده است. سرخوشی حاصل از آزادی و آزادگی.

قلمرو معنایی

- ۱- پیام‌های متن
- ۲- تناسب معنایی با متن‌های مشابه فارسی

قلمرو ادبی

- بررسی کاربرد آرایه‌های ادبی (تشخیص، استعاره و ...)

قلمرو زبانی

- ۱- واژگان دارای اهمیت املائی
- ۲- قید

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه‌هایی از آثار ادبی جهانی و پی بردن به افکار و اندیشه‌های فرامرزی (علم)
- ۲ آشنایی با بخش دوم از دوازده بخش منظوم دیوان شرقی - غربی گوته (علم)
- ۳ توانایی و تقویت مهارت خوانش درست متون ادبی (عمل)
- ۴ توانایی پیوند سنت‌ها و طرز تفکر مندرج در متون ادبیات جهان با ادبیات ایران (تفکر)
- ۵ توجه به ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی آثار برجسته جهانی (اخلاق و تفکر)
- ۶ به کارگیری الگوهای اخلاقی مطرح در آثار ادبیات جهانی و پیوند آنها با الگوهای ادبیات فارسی (عمل)
- ۷ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۸ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش تدریس اعضای گروه، روش بحث گروهی، روش پژوهش به شیوه مقایسه و روش پژوهش به شیوه مقایسه : پس از توضیح نکات مهم درس در فضای کتابخانه مدرسه کتاب‌هایی را انتخاب کنند که به زبان فارسی ترجمه شده‌اند یا دبیر گرامی با خود چند کتاب ادبی ترجمه شده را به کلاس بیاورد و یا در صورت عدم دسترسی به کتابخانه مدرسه، می‌تواند جزئیات کار را به دانش‌آموزان توضیح دهد و دانش‌آموزان کار در طی هفته انجام دهند و چند اثر ترجمه شده را به صورت مقایسه‌ای گزارش کنند و ماحصل گزارش خود را به دبیر تحویل دهند تا در پوشه کار کلاسی قرار گیرد و مورد استفاده دانش‌آموزان واقع شود.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب «دیوان غربی - شرقی» از گوته، نوار صوتی خوانش متن، نمایش تئاتر «دیوان غربی شرقی» از کارگردان محسن حسینی و ...

منابع تکمیلی

۱ بررسی تأثیر عناصر تمثیلی اشعار حافظ در نمایشنامه فوست اثر گوته. رضا آتشی. ۱۳۹۴. وزارت علوم و تحقیقات. پایان‌نامه. دانشگاه هنر تهران.

- ۲ بررسی تطبیقی آرای گوته در کتاب رنگ با اندیشه اشراقی شیخ اشراق. محسن خلیلی قیدار. ۱۳۹۵. پایان‌نامه دولتی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دانشگاه هنر تهران.
- ۳ تأثیر غزل حافظ در دیوان شرقی - غربی. حسن نکوروح. ۱۳۸۹. ادبیات تطبیقی. شماره ۱/۱.
- ۴ گوته و شرق - ترجمه و تلخیص از کتاب دیوان شرقی و غربی گوته. ترجمه ن خواجه نوری. فصل‌نامه زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز. دوره ۱۷، شماره ۷۶، پاییز و زمستان ۱۳۴۴، صفحه ۵۰۷-۵۰۱.
- ۵ مقاله‌های همایش‌های ایران. مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی. ادبیات ایران، مهدی زمانیان. جلد اول.

تحلیل متن درس

خوان عدل^۱

شرق از آن خداست
 غرب از آن خداست
 و سرزمین‌های شمال و جنوب نیز
 آسوده در دستان خداست^۲

اوست که عادل مطلق است
 و خوان عدل خود را بر همگان گسترده^۳
 باشد که از میان اسماء صدگانه‌اش^۴
 او را به همین نام بستاییم،
 آمین

۱- این قطعه شعر در «دیوان شرقی گوته» با عنوان «طلسم» آمده است و شاعر در آن متأثر از سعدی و به ویژه دیباجه گلستان وی است و بسیاری از عبارات‌های آن گویی ترجمه‌ای از عبارات‌های گلستان است. / خوان عدل: اضافه تشبیهی.

۲- قلمرو ادبی: و لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَجَهُ اللّٰهِ... (بقره: ۱۱۵) / شرق، غرب، شمال، جنوب: مجازاً همه عالم. / بند شعر به صفات حافظ، علیم، ناظر بودن خداوند اشاره دارد. / در دستان خدا بودن: کنایه از تحت فرمان الهی بودن.

۳- قلمرو ادبی: «باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده. پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.» / خوان عدل گسترده: کنایه از عدالت داشتن.

۴- در فرهنگ اسلامی، اسماء الحسنی ۹۹ تا است.

اگر فکر و حواسم^۱ این جهانی است،
بهره‌ای والاتر از بهر من نیست
روح را خاک^۲ نتواند مبدل به غبارش سازد،
زیرا هر دم به تلاش است تا که فرا رود.

هر نفسی را دو نعمت است :
دم فرو دادن و برآمدنش؛
آن یکی مُمد حیات است،
این یکی مفرح ذات^۳؛
و چنین زیبا، زندگی در هم تنیده است
و تو، شکر خدا کن به هنگام رنج
و شکر او کن، به وقت رستن از رنج.^۴

بگذار بر پشت زین خود معتبر بمانم
تو در کلبه و در خیمه خود باز بمان
بگذار که سرخوش و سرمست به دوردست‌ها روم،
و بر فراز سرم هیچ، جز اختران نبینم.^۵

او اختران را در آسمان نهاده
تا به بز و بحر نشانمان باشند

۱- قلمرو ادبی : فکر و حواسم : مجزاً کل وجود.

۲- قلمرو ادبی : خاک : مجازاً جسم. / بهر، بهره : جناس ناهمسان اختلافی. / قلمرو فکری : افکار مادی هیچ بهره‌ای از معنویت نخواهد برد و روح والای انسانی چون متعالی است، جسم مادی نمی‌تواند آن را بی‌ارزش سازد.

۳- برداشت از دیباچه گلستان : هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات؛ پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکر واجب. «(گلستان، دیباچه) / قلمرو زبانی : ممد : یاری‌دهنده. / مفرح : شادی‌بخش. / قلمرو ادبی : فرودادن و برآمدن : تضاد

۴- قلمرو فکری : رضا و خرسندی و تسلیم در هنگام بلایا و خوشی‌ها.

۵- قلمرو زبانی : خوش و سرمست به دوردست‌ها روم : خوش : قید. / مست : معطوف به قید. / قلمرو ادبی : پشت زین خود معتبر بمانم. مجازاً سیر و سیاحت. / هیچ اختر بر فراز سرم نبینم : اغراق.

قلمرو فکری : بند اشاره می‌کند که اعتبار و ارزش در متعالی شدن روح و اوج گرفتن است و آزادگی در سایه روح متعالی به وجود می‌آید.

تا نگه به فرازها دوزیم
تا از این ره لَدّت اندوزیم^۱.

دیوان غربی — شرقی، یوهان ولفگانگ گوته
ترجمه کوروش صفوی

روان خوانی

آذرباد

برنده‌ای به نام آذرباد، ریچارد باخ
ترجمه: سودابه پرتوی

تحلیل متن

پیام اصلی و محوری داستان، «جور دیگر بودن» است و نویسنده عقیده دارد، تنها در این صورت است که حیات معنای خود را می‌یابد.

در این راستا، نویسنده، خواننده خود را با این سؤال نیز مواجه می‌سازد که: «آیا جور دیگر بودن، سرپیچی از قوانین اجتماع است؟ و اگر هست، آیا این سرپیچی به سود اوست یا به ضررش؟» یعنی برای تکامل یا بهتر است بگوییم «شکوفایی توانمندی‌های خود» که فلسفه آفرینش را تعریف و تبیین می‌کند، آیا نیازمند سرپیچی یا عصیان از قوانین متعارف نیستیم؟

و به این نتیجه می‌رسد که طبیعت و جوهر ما، طبیعت و جوهر بی‌محدودیت است؛ و همین طبیعت خود به ما می‌آموزد که باید جور دیگر بود.

... و اینها آموزه‌هایی است که نویسنده برای جور دیگر بودن می‌پرورد:

— برای جور دیگر بودن باید هزینه کرد و تاوان داد؛

— ما تنها جسم نیستیم بلکه مظهر و نماینده کاملی از آزادی و بلندپروازی هستیم که با هیچ چیز محدود

و مقید نمی‌شود؛

— هر یک از ما صورتی از آزادی مطلق هستیم؛

۱- قلمرو ادبی: بر و بحر: تضاد. / مجازاً کل عالم. /

قلمرو فکری: جهان آفرینش مجموعه‌ای از نشانه‌های خداوند است تا وقتی به آیات او می‌نگریم، عظمت او را احساس کنیم. تدبیر در نشانه‌های آفرینش به ما درس توحید و خداشناسی می‌دهد. ° ۷۵ آیه قرآنی از پدیده‌های طبیعی به عنوان نشانه‌های خداوند یاد می‌کنند که یکی از آنها ستارگان است.

- هر چیزی که مارا محدود می‌کند، باید پشت سر گذاشت؛
- پرواز روح و اندیشه، مانند پرواز جسم می‌تواند تحقق‌پذیر باشد؛
- سرتاسر بدن شما چیزی جز اندیشه‌های شما نیست؛
- وقتی کسی هدفی غیر از آنچه همه دارند، دنبال کند، می‌گویند یا خداست یا شیطان؛
-

نیایش

الهی

در اعمال شایسته، چالاک کن	الهی، ز عصیان، مرا پاک کن
سراپا ز آلودگی پاک کن	به عصیان، سراپائی آلوده‌ام
نه چون بی‌غمانم هوسناک کن ^۱	دلم را بده عزم بر بندگی
مکافات آن بر سرم خاک کن	به خاک درت گر نیارم سجود
دلِ لشکر دیو، غمناک کن	نشاطی بده در عبادت مرا
ز هولم در آن روز بی‌باک کن	به حشرم ^۲ بده نامه در دست راست
ملا محسن فیض کاشانی - غزل ۷۵۰	

آگاهی‌های فرامتنی

بخشی از مقاله نیایش در شاهنامه^۳
سپاس از جهاندارِ فریادرس
نگیرد به سختی جز او دستِ کس
(شاهنامه، ققنوس، ۹۶/۱، ب ۷۵۷)

این دستگیری خداوند در سختی، حاصل ارتباطی است که آن را نیایش می‌گویند، نیرویی درونی که نه جایی ویژه می‌خواهد و نه نیازمند آداب و ترتیب است بلکه این تنها نیاز است که نیایش را ایجاد می‌کند و

۱- قلمرو زبانی: بی‌غم: بی‌اعتنا. / هوسناک: آنکه در پی هوس‌های خود باشد. / ضمیر «م» بی‌غمانم نقش مفعولی دارد.

۲- قلمرو زبانی: حشر: روز قیامت. ضمیر «م» حشرم نقش اضافی دارد و جهش ضمیر یافته. نامه اعمالم را به دستم بده. / ضمیر

«م» هولم نقش مفعولی دارد.

۳- نقل از رشد آموزش زبان و ادب فارسی، دوره بیست و سوم، بهار ۸۹، شماره ۳. علی پورآقن.

تنها نیاز است که مایه پذیرش آن می‌شود؛ و معنی حقیقی «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (مؤمن، ۴۰) نیز جز این نیست.

جز تو پیش کی برآرد بنده دست؟ هم دعا و هم اجابت از توست
هم ز اوّل تو دهی میل دعا تو دهی آخر دعاها را جزا
اوّل و آخر تویی، ما در میان هیچِ هیچی که نیاید در بیان
(مثنوی معنوی، ۳۴۹۹/۴-۳۵۰۱)

اگرچه می‌بینیم نیایش به تدریج، حالت رسمی و تشریفاتی به خود می‌گیرد که انجام نوعی تکلیف است و نیازمند آدابی خاص، چون نماز که در اوقات معین ادا می‌شود و آغاز نامه‌ها با نام و ستایش خداوند اما نباید نادیده انگاشت که باز یک نیاز است که در جریان است؛ نیاز به یک بی‌نیاز که می‌تواند این نیازها را به یک باور و عشق تبدیل کند و متعالی سازد؛ عشق در حالت متعالی، شناخت است از روی دیدار. ما این دیدارها را در نیایش‌های مولا علی علیه السلام می‌بینیم. همه ذرات وجودش متبلور می‌شود؛ منقطع از دنیا و متصل به خدا. اگر می‌گوید خدایی را که بنیبد پرستش نمی‌کند از همین روح به پرواز درآمده اوست. و اگر امروز نیایش‌ها لقلقه زبانی برخی شده است و خرّمهره بازار، دلیلش این است که کسی به دیدار نمی‌اندیشد و چون به دیدار نمی‌اندیشد از نیایش خود طرفی نمی‌بندد جز ریا و دستاویز.

اما نیایش، خود، لحظات پاک و معصومی است و در آن، آنچه جریان دارد جز زیبایی چیز دیگری نیست؛ یعنی که زیباترین سخن‌ها در زیباترین لحظه‌ها ادا می‌شوند؛ پس نیایش‌ها، عصاره سخنان متعالی آدمی است؛ در حقیقت، این جهان‌بینی انسان است که در قالب نیایش متبلور می‌شود. و آیا جز این است که به منش و شخصیت انسان‌ها، از راه جهان‌بینی آنها می‌توان پی برد؟ ...

نیایش چیست؟

نیایش را «عبادت»، «پرستش»، «دعا» و «درود و آفرین» معنی کرده‌اند، و آن از ریشه ایرانی باستان nighay، سنسکریت gayati (آواز خواندن) آمده است. (نیز ن. ک. حاشیه برهان قاطع. چاپ معین) در پهلوی nyayishn به معنی «پرستیدن» است. «در تفسیر پهلوی اوستا (زند)، کلمه "وَهْم" که به معنی دعا و نماز و ستایش است و کلمه "نِمْه" که همان نماز فارسی است، هردو به نیایش ترجمه گردیده است.» (اوشیدری، ج.، دانشنامه مزدیسنا، ذیل نیایش)

مرحوم دهخدا در مورد این واژه می‌گوید: «نیایش اسم مصدر است و مصدر آن نیامده و هیچ مشتقی ندارد. به گمان من از نیا به معنی آبا و یشت به معنی پرستش است و این کلمه در اصل معنی پرستش آبا داشته و سپس به معنی مطلق پرستش آمده است.» (دهخدا. ع.ا.، لغت نامه، ذیل نیایش)

اما این نیایش چه تعریفی دارد؟ چه حالتی است و چرا بشر این حالت را دوست دارد؟ نگاهی گذرا به بخش‌های ششگانه اوستای کنونی به خوبی، مؤید این نکته است که بشر هم در آغاز، آنجا که خواسته است، خواست‌ها و نیازها و تألمات درونی خود را نشان دهد، آنها را به گونه نیایش آشکار ساخته است؛ یعنی نخستین سرودهای زرتشت، گاهان، کهن‌ترین نوشت مانده، به گونه نیایش هستند. چرا؟ چون در نیایش حالت فروتنی و بی‌پیرایگی ویژه‌ای است که بشر را به آرامش می‌رساند و آرامش هم که نیاز روحی بشر است. مرحوم زرین کوب در مورد همین حالت بی‌پیرایگی کلام زرتشت - که آیین او را از تازگی و استقبال عمومی برخوردار ساخته بود - می‌گوید: «بدون شک یک تازگی دیگر هم که در کلام زرتشت جلوه داشت لحن بیان ساده و بی‌پیرایه‌ای بود که در خطاب وی با خدای خویش انعکاس داشت و با توجه به قدرت تعبیری که در سرودهای وی جلوه می‌یافت این نکته به الهام وی رنگی از مکاشفات عرفانی می‌بخشید.» (زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ۵۶/۱)

بدین گونه تعریف نیایش از این میان خود را نشان می‌دهد؛ یعنی آن حالت بی‌پیرایه و معصومی که انسان برای خود فراهم می‌کند تا نیاز خود را بی‌هیچ واسطه‌ای با مونس خود و مایه آرامش خود در میان بگذارد؛ آنگاه در چنین فضایی سبکبال می‌شود و به معراج می‌رود.

بحثی پیرامون دعا^۱

یکی از بحث‌هایی که میان دانشمندان معمول است اینکه ما برای چه دعا می‌کنیم؟ آیا دعا کردن لازم است؟ مثلاً می‌گوییم: خدا یا! به ما سلامتی بده! یا در مقام نفرین می‌گوییم: فلان کس را ادب کن یا عذاب ده! این گفتن ما برای چیست؟ خدا که آگاه به همه اسرار است. عده‌ای می‌گویند که نیازی به دعا نیست، چرا که طرح دعا، در واقع نوعی شکایت است و خداوند شاید این را نپسندد. عده‌ای دیگر می‌گویند که دعا واجب است چون خودش دستور داده است: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (مؤمن، ۴۰) (بخوانید مرا تا برآورده سازم نیاز شمارا).

نکته بعدی اینکه پروردگار «عالم الغیب و الشهاده» است و از ضمیر دل بندگانش خبر دارد. پس چه لزومی است به اینکه بنده نیازش را به زبان بیاورد؟

مولانا در «داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک» همین بحث را پیش می‌کشد:

شه، چو عجز آن حکیمان را بدید	پارهنه، جانب مسجد دوید
رفت در مسجد، سوی محراب شد	سجده‌گاه، از اشک شه، پرآب شد
چون به خویش آمد، ز غرقاب فنا	خوش زبان بگشاد، در مدح و ثنا

۱- این بحث را با استفاده از گفته‌های جناب دکتر حلبی در درس مثنوی پیش کشیدیم و از گفته‌های ایشان بهره جستیم.

کای کمینه بخششت، ملک جهان
 همیشه حاجتِ ما را پناه
 من چه گویم؟ چون تو می دانی نهای
 بار دیگر ما غلط کردیم راه
 لیک گفتی: گرچه می دانم سیرت
 زود هم پیدا کنش برظاهرت
 (مثنوی معنوی، ۵۵/۱-۶۰)

«یعنی اگرچه گفتی من راز تو را و نیاز تو را می دانم ولی ای بنده من تو هم خواست دل خود را بر زبان آور و آن را آشکار کن. چرا؟ چون بر زبان آوردن نیایش آثار و برکاتی دارد از جمله: ذکر و یادآوری بر روح آدمی تأثیر می گذارد و مایه آرامش خود فرد می شود: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».

بر زبان راندن نیاز، اثبات بندگی است و بندگی یعنی نیاز به یک بی نیاز؛ و این خود تمام فلسفه حیات است. به گونه ای دیگر، بنده با نیایش به درگاه خداوند، علم پروردگار خویش را به مرتبه عین و ظهور می رساند؛ چرا که خداوند با آفرینش می خواست علم خود را آشکار سازد. مولانا در دفتر دوم (ب ۹۹۳-۹۹۵) به کنکاش همین مضمون می پردازد:

گفت پس از گفت من مقصود چیست
 گفت شه حکمت در اظهار جهان
 چون تو می دانی که آنچه بود چیست
 آن که دانسته برون آید عیان
 آنچه می دانست تا پیدا نکرد
 برجهان نهاد رنج طلق و درد

الکسیس کارل می گوید: «انسان به میزان برخورداریهایی که در زندگی دارد، انسان نیست بلکه درست به اندازه نیازهایی که در خویش احساس می کند، انسان است. سطح تعالی و درجه کمال هر انسانی را با درجه تعالی و کمال نیازهایی که دارد و کمبودهایی که در خود احساس می کند، دقیقاً می توان اندازه گیری کرد.» (نقل از شریعتی، فلسفه نیایش، ص ۱۳)

نکته بعدی در ارتباط با دعا، این است که: اگر دعا به ناحق باشد، مؤثر می افتد یا نه؟ چنانچه ظالمی را به طول عمر دعا کنی. جوابی هم که باید به این پرسش داد اینکه داشتن صدق و حضور قلب از آداب دعاست. قشیری در رساله از پیامبر ﷺ نقل می کند: «خداوند، دعای بنده ای را که از دل لهوطلب برخیزد، نمی پذیرد.» مولانا خود در این زمینه می گوید:

خانه خود را شناسد خود دعا
 تو به نام هرکه خواهی کن ثنا
 (مثنوی معنوی، نیکلسون، ۲۱۱۳/۳)

کتاب‌نامه

کتاب‌ها :

- ۱ قرآن کریم.
- ۲ ابن‌اثیر، عزالدین. (۱۳۸۳) تاریخ کامل. برگردان: سید حسین روحانی. جلد اول. چ سوم. تهران: اساطیر.
- ۳ ابن‌فقیه‌همدانی، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق. (۱۳۴۹). مختصر البلدان. ترجمه ح. مسعود. تهران. بنیاد فرهنگ ایران.
- ۴ ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۴) ریشه‌شناسی (ایتمولوژی). تهران: ققنوس.
- ۵ اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد. (۱۳۱۹) لغت فرس. به تصحیح عباس اقبال. تهران: مجلس.
- ۶ اشرف‌زاده، رضا. (۱۳۸۹) محرمان سراپرده وصال (۲۵ مقاله در مورد شاعران و نکات دیرپاب شعر). مشهد: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی مشهد.
- ۷ اکبر شلدره‌ای، فریدون؛ کجانی حصارى، حجت. (۱۳۹۱). تهران: انتشارات لوح زرین. چاپ دوم.
- ۸ انزایی‌نژاد، رضا. (۱۳۷۵) گزیده کلیله و دمنه. چ سوم. تهران: جامی.
- ۹ انوری، حسن. (۲۵۳۵) اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی. تهران: کتابخانه طهوری.
- ۱۰ باخ، ریچارد. (۱۳۶۲) پرنده‌ای به نام آذرباد. ترجمه سودابه پرتوی. چ چهارم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۱ باذل مشهدی، میرزا محمد رفیع. (۱۳۳۶) کلیات حمله حیدری. قم: انتشارات محمد حسن علمی.
- ۱۲ بخاری، محمد بن عبدالله. (۱۳۶۹) داستان‌های بیدپای. به تصحیح خانلری و روشن. چ دوم. تهران: خوارزمی.
- ۱۳ برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی. (۱۳۴۲) برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. چ دوم. تهران: ابن‌سینا.
- ۱۴ بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۷۵) تاریخ بیهقی. ج ۲. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چ پنجم. تهران: مهتاب.
- ۱۵ _____ (۱۳۷۰) تاریخ بیهقی. به اهتمام غنی و فیاض. چ چهارم. تهران: انتشارات خواجه.
- ۱۶ پورداوود، ابراهیم. (۱۳۸۲). زین‌الیزار. تهران. اساطیر.
- ۱۷ جامی، نورالدین عبدالرحمان. (۱۳۳۷) مثنوی هفت اورنگ. به تصحیح و مقدمه آقامرّضی مدرس گیلانی. تهران: کتاب‌فروشی سعدی.
- ۱۸ _____ (۱۳۷۴) بهارستان. به تصحیح اسماعیل حاکمی. چ سوم. تهران: اطلاعات.

- ۱۹ حافظ، شمس‌الدین محمد. ۱۳۸۷. دیوان حافظ (آینه جام). تصحیح محمد قزوینی. چ هشتم. تهران: انتشارات صدرا.
- ۲۰ خاقانی، بدیل بن علی. (۱۳۸۲). دیوان خاقانی شروانی. چ هفتم. مقابله و تصحیح و مقدمه و تعلیقات: ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوّار.
- ۲۱ خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۵). حافظ نامه. جلد اول. چ هفتم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۲ دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه. زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۳ سجّادی، ضیاء‌الدین. (۱۳۷۲). لیلی و مجنون در قرن ششم هجری و لیلی و مجنون نظامی. مندرج در مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی نهمین سده تولّد نظامی گنجوی. جلد ۲. به اهتمام منصور ثروت. انتشارات دانشگاه تبریز.
- ۲۴ سعدی شیرازی، مصلح‌الدین عبدالله. (۱۳۷۹). بوستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چ ششم. تهران: خوارزمی.
- ۲۵ _____ (۱۳۷۰). گلستان سعدی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چ ششم. تهران: صفی‌علیشاه.
- ۲۶ شعار، جعفر؛ انوری، حسن. (۱۳۷۳) رزم‌نامه رستم و اسفندیار. چ چهاردهم. تهران: قطره.
- ۲۷ شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱) نگاهی تازه به بدیع. چاپ ۱۴. تهران: فردوس.
- ۲۸ _____ (۱۳۸۷) بیان. ویرایش سوم. تهران: میترا.
- ۲۹ صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۴) گنج سخن. چ دهم. تهران: ققنوس.
- ۳۰ عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۷۵) تذکرة الاولیاء. از روی نسخه نیکلسون. چ پنجم. تهران: انتشارات بهزاد.
- ۳۱ غلامرضایی، محمد (۱۳۷۰). داستان‌های غنایی منظوم از آغاز شعر دری تا ابتدای قرن هفتم تهران. انتشارات فردابه.
- ۳۲ فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۰) شاهنامه. براساس نسخه نه جلدی چاپ مسکو. چ دوم. تهران: ققنوس.
- ۳۳ _____ (۱۳۸۵) شاهنامه داستان‌های نامور نامه باستان. به اهتمام سیدمحمد دبیرسیاقی. چ چهارم. تهران: نشر قطره.
- ۳۴ _____ (۱۳۶۹). شاهنامه. چ هفتم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۳۵ فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۸۷). مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی. چ سوم. تهران: معین.
- ۳۶ _____ (۱۳۷۴). ترجمه رساله قشیریه. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۷ فروغی، محمدعلی. (۱۳۶۷). سیر حکمت در اروپا. چ دوم. تهران: زوّار.

۳۸ قزوینی، محمد. (۱۳۶۳). بیست مقاله قزوینی. چ دوم. به تصحیح عباس اقبال و پوردادود. تهران : دنیای کتاب.

۳۹ مجد خوافی. (۱۳۴۵) روضه خلد. به کوشش حسین خدیو جم. تهران : زوار.

۴۰ محمدبن منور. (۱۳۷۱). اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. شفیع کدکنی.

۴۱ _____ . (۱۳۸۴). اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. به اهتمام ذبیح الله صفا. چ دوم.

دوم. تهران : فردوس.

۴۲ معین، محمد. (۱۳۷۵). فرهنگ فارسی. چ نهم. تهران : امیرکبیر.

۴۳ مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. (۱۳۸۴) کلیات شمس تبریزی. چ هجدهم. تهران : امیرکبیر.

۴۴ _____ . (۱۳۷۱). مثنوی معنوی. مطابق نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون. چ دوم،

تهران : نگاه و نشر علم.

۴۵ وحشی بافقی، کمال الدین. (۱۳۹۲). دیوان وحشی بافقی. با مقدمه سعید نفیسی. تهران : ثالث.

۴۶ نجم رازی، عبدالله بن محمد. (۱۳۸۶). مرصادالعباد. به اهتمام محمد امین ریاحی. چ دوازدهم.

تهران : علمی و فرهنگی.

۴۷ نجاتی. سکینه و دیگران. (۱۳۹۵). همگام با زبان فارسی ۳ (رشته علوم تجربی و ریاضی). تهران :

انتشارات مدرسه.

۴۸ نصرالله منشی، ابوالمعالی. (۱۳۸۳). کلیله و دمنه. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. چ بیست و

ششم. تهران : امیرکبیر.

۴۹ نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۷۳). کلیات خمسه حکیم نظامی گنجه ای. چ ششم. تهران : امیرکبیر.

مقالات :

۵۰ جعفری دهقی، محمود و دیگران. (۱۳۹۲). گزرگاو سر فریدون و منشأ آن. مجله ادب فارسی. دوره

۳. شماره ۲. پاییز و زمستان.

۵۱ رضایی اردانی، فضل الله. (۱۳۹۱). بررسی و مقایسه تحلیلی لیلی و مجنون نظامی و روایت های

عربی. مجله ادبیات فارسی و زبان های خارجه، دوره ۱، شماره ۱، پاییز.

۵۲ سپانلو، محمدعلی. (۱۳۷۶). داستان نویسی معاصر مکتب ها و نسل هایش. آدینه. شماره ۱۲۲ - ۱۲۱.

صص ۶۴ - ۶۲.

۵۳ _____ . (۱۳۵۸). گزارشی از داستان نویسی یکساله انقلاب. اندیشه آزاد (نشریه کانون

نویسندگان ایران). دوره جدید. سال اول. شماره ۱. صص ۹ - ۷.

